

دیده بان ایران



ماهنامه الکترونیکی، دوره جدید، شماره یکم (شماره‌ی پیوسته ۶)

خرداد ۱۳۸۸، ۲۹ رویه



سر مقاله

به نام خداوند جان و خرد

دیده بان ایران برای دیده بانان تاریخ و فرهنگ ایران

ششمین شماره از مجله الکترونیکی مان را - با اندکی درنگ - پیشکش شما ایران پرستان می‌کنیم. فکر انتشار مجله‌ای الکترونیکی - که کوشش‌های فرهنگی همه‌ی دوستداران ایران را در بر بگیرد - نخستین بار توسط ارشیا [الشگری] مطرح شد که با استقبال هم‌اندیشان و دست‌اندرکاران فعلی مجله مواجه شد. بخش میراث فرهنگی بر دوش من نهاده شد. آن هنگام در تصورم هم نمی‌گنجید که زمانی کل مسؤولیت مجله بر دوش من افتد. شوربختانه ارشیا به سربازی رفت و برای دنبال کردن نشر آن، چنین شد پس از نشر چند شماره از مجله، کارمان با اقبالی عمومی مواجه شد و سروران و دوستان پرشماری، مشوق ما در دنبال کردن انتشار آن شدند. با بازخورد بسیار خوب از سوی خوانندگان، به ویژه با توجهی که به نوشتارهای هویتی - که از شماره ۳ به بعد به مجله اضافه شد - داشتند، ما را بر آن داشت که این مجله را به صورت منسجم و ماهانه منتشر کنیم.

مجله‌های پیشین به نام جشن‌های ماهانه‌ی باستانی - که شماری از آن‌ها احیا گردیده - منتشر می‌شد، ولی از این پس آن را تنها به نام «دیده بان ایران» منتشر می‌کنیم. هم‌چنین به زودی تارنمایی را به همین نام راه‌اندازی می‌کنیم (www.didebaniran.ir) که متن و پی‌دی‌اف نوشتارهای پیشین در آن قابل بازیابی است. می‌کوشیم این تارنما در زمینه‌های مورد علاقه - چستی و کیستی (پایه‌های هویتی) ملت ایران - جامع و کامل باشد. پس، آشکار است که نیازمند یاری شما هم باشیم.

در شماره‌ای که آماده شده به دلیل هم‌زمانی با روز ملی خلیج فارس و بزرگداشت حکیم ابولقاسم فردوسی نوشتارهای مجله بیشتر در این دو زمینه است و چون امسال - همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم - سال هزاره‌ی سرایش شاهنامه است، بخش شاهنامه را هم به بخش‌های مجله افزوده‌ایم.

از همه‌ی دوستان و بزرگوارانی که در این مدت یاری‌گرم‌ان بودند، سپاس‌گزاریم و کماکان چشم‌انتظار یاری‌شان هستیم.

فرایران رامی‌تایم

محسن قاسمی‌شاد

یکم خردادماه ۱۳۸۸ خورشیدی

نخستین سده‌های پس از یورش تازیان به ایران، هنگامه ای بود که ایرانیان به شیوه های گوناگون در تکاپو بودند تا از ملیت و هویت و فرهنگ و زبان خویش در برابر مهاجمان بیگانه پاسداری کنند و در این راه کوشش ها نمودند و رنج ها به جان خریدند و هرگز از پای ننشستند. بسیاری همچون مازیار و سنباد و بابک و افشین و... راه جنگاوری و نبرد را در پیش گرفتند. گروه دیگری با نفوذ در دستگاه خلافت و زیر تأثیر نهادن خلیفه و کارگزارانش تا جایی که می شد دانش و فرهنگ سرزمین مان را پاسداری نمودند و از مردمان ستم کشیده ایران که در سرزمین خودشان موالی (بندگان) عربها خوانده می شدند، پشتیبانی نمودند. گاه و بیگاه مردم شهرها و روستاها یکی پس از دیگری قیام می کردند و مردم کوچه و بازار خشم خویش را فریاد می زدند. (۱) گروهی از اندیشمندان ایرانی می کوشیدند تا به یاری کیش نوینی که به ایران پای گذارده بود با آوردگان بی ایمان همان کیش بکوشند. دانشمندان و پژوهشگران بنیروی ایرانی، زبان تازه واردان را آموخته و گروه گروه کتابها و نوشتارهای نیاکان را برای پاسداشت از نابودی به دست عربها، به زبان عربی در می آوردند و...

از پایان دوره هخامنشی تا سال ۲۵۴ قمری یعنی سالی که یعقوب لیث صفاری به پادشاهی رسید و "زبان فارسی" زبان رسمی دولت ایران شد، در حوزه دوره میانه برای زبان فارسی قرار می گیرد. البته همانگونه که پیشتر گفته شد در دوره میانه "زبان اوستایی" در حوزه های دینی زرتشتیان رواج داشت. زبانهای ایرانی رایج در دوره میانه را به دو گروه شرقی و غربی بخش می کنند. گروه ایرانی میانه شرقی؛ زبانهای بلخی، سغدی، خوارزمی، سکایی و...، نیز ایرانی میانه غربی؛ زبان پهلوی اشکانی و فارسی میانه (پهلوی ساسانی) را در برمی گیرد. از برخی زبانهای ایرانی میانه آثاری گوناگون به الفبای گوناگون بر جای مانده است. برای نمونه از پهلوی اشکانی که زبان «پهله» بود که شامل خراسان و مازندران و جنوب ترکمنستان امروز می شد، نوشتارهای بسیاری با ۳ گونه الفبا بر جای مانده است (الفبای پهلوی اشکانی، الفبای فارسی میانه کتابی و الفبای مانوی). و اما فارسی میانه دنباله پارسی باستان است که از آن به چهار گونه الفبا آثار بسیاری بر جای مانده است: ۱- الفبای فارسی میانه کتیبه‌ای ۲- الفبای فارسی میانه مسیحی که حد فاصل فارسی میانه کتیبه‌ای و کتابی است. ۳- فارسی میانه کتابی (زرتشتی) ۴- فارسی میانه مانوی (ترفانی) (۵)

زبان و ادب فارسی امروز ما میراث دار چنین گنج بشکوهی است که بی گمان در آینده بخشهایی بدان افزوده خواهد شد (از راه کوششهای باستانشناسی) و بخشهای بسیار زیادی از آن در گذر زمان به دست یونانیان (مقدونیان) و عربها و ترکها برای همیشه از میان رفت. این زبان توانمند با چنین پیشینه درخشان و ادبیات بی مانندی، نمی توانست در زمانی بیکار و ناپدید شده باشد (دو سده نخست پس از یورش تازیان) و با اینکه اثری از ادب درخشان پارسی در دو سده نخست پس از یورش عربها نمی بینیم، اما می دانیم که زبان پارسی در میان مردمان ایران همواره رواج داشته است و مردم پیوند خود را با ادبیات گذشتگان هرگز نگسستند و دانایان ایران سخت در تلاش بودند که زبان عربی را بیاموزند و گنج نیشتهای نیاکان را به عربی در آورند تا در آتش حسد متجاوزان و بیگانگان نسوزند. ابن ندیم در صفحه های ۱۱۸ و ۲۴۴ و ۳۱۴ و نیز جاهای دیگر از کتاب نامبردارش «الفهرست» فهرستی از کتابهایی که ایرانیان از زبانهای کهن خود به عربی برگردانده بودند، به دست می دهد. (۶) دکتر محمد محمدی ملایری در رساله «المترجمون و النقلة عن الفارسیة فی

نخستین سده‌های پس از یورش تازیان به ایران، هنگامه ای بود که ایرانیان به شیوه های گوناگون در تکاپو بودند تا از ملیت و هویت و فرهنگ و زبان خویش در برابر مهاجمان بیگانه پاسداری کنند و در این راه کوشش ها نمودند و رنج ها به جان خریدند و هرگز از پای ننشستند. بسیاری همچون مازیار و سنباد و بابک و افشین و... راه جنگاوری و نبرد را در پیش گرفتند. گروه دیگری با نفوذ در دستگاه خلافت و زیر تأثیر نهادن خلیفه و کارگزارانش تا جایی که می شد دانش و فرهنگ سرزمین مان را پاسداری نمودند و از مردمان ستم کشیده ایران که در سرزمین خودشان موالی (بندگان) عربها خوانده می شدند، پشتیبانی نمودند. گاه و بیگاه مردم شهرها و روستاها یکی پس از دیگری قیام می کردند و مردم کوچه و بازار خشم خویش را فریاد می زدند. (۱) گروهی از اندیشمندان ایرانی می کوشیدند تا به یاری کیش نوینی که به ایران پای گذارده بود با آوردگان بی ایمان همان کیش بکوشند. دانشمندان و پژوهشگران بنیروی ایرانی، زبان تازه واردان را آموخته و گروه گروه کتابها و نوشتارهای نیاکان را برای پاسداشت از نابودی به دست عربها، به زبان عربی در می آوردند و...

روی هم رفته تصویر ایران در سه سده نخستین پس از یورش عربها، نشانگر سرزمینی است آشوب زده و بی سامان با مردمانی ناباور و بهت زده که در میان آنان اندیشمندان و دانایان و جنگاورانی چند در تکاپویند تا به چهره بهت زده مردم سرزمین شان سیلی زده و آنها را از حیرت و واماندگی بدر آرند. در میان همه کوششهای انجام شده برای بازیابی و گاه بازسازی فرهنگ و هویت ملی ایرانیان، شاید بازیابی و پاسداری زبان و ادب پارسی یکی از مهمترین ها بود. در آن هنگامه پر آشوب گروهی از ایرانیان دریافته بودند که می بایست راه پاسداری فرهنگ و ادب بومی را در پیش گرفت و با جنگ افزار زبان و ادب به مبارزه با مهاجمان پرداخت. زبان بنیروی فارسی، زبانی است که حدود چهار هزار سال پیش ادبیاتی پر بار و بشکوه در آن پدیدار شده است و تا به امروز ادامه دارد. به باور برخی زبان پژوهان از چهار هزار سال پیش زبان ایرانی کهن در بخشهای گوناگون ایران به صورتهای مختلفی درآمد و هر گونه ی آن زبان جداگانه ای شد. در میان زبانهای بر آمده از ایرانی کهن، تنها از زبانهای زیر آثاری به جای مانده است: ۱- سکایی (در حد شماری واژه) ۲- ماد (در حد شماری واژه) ۳- اوستایی (کتاب اوستا) ۴- پارسی باستان (کتیبه‌های هخامنشی) (۲)

به زبان اوستایی از حدود ۳۲۰۰ (۳) تا ۱۷۰۰ سال پیش آثار ادبی و تاریخی پدید می آمده است. پیرامون ۱۷۰۰ سال پیش "آذر باد مهر اسپندان" موبدان موبد زمان شاپور دوم، خرده اوستا را بدین زبان نوشت. پس می توان گفت زبان اوستایی تا بدان هنگام تا آن اندازه که شخص بتواند بدان کتاب بنویسد زنده و پویا بوده است. از

کتابها آمده است...» (۱۰)

و همین زبان نیرومند فارسی بود که نگذاشت زبان عربی در سوی شرق پیشروی کند. سرزمینهای عربی شده عموماً در غرب عربستان و در شمال آن جای دارند و یا از سرزمینهای زیر سلطه روم و یا از تیره های محلی افریقا به تصرف عربها در آمده اند، اما زبان عربی هیچگاه نتوانست از سد زبان فارسی گذشته و سرزمینهای شرق عربستان را زیر نفوذ خود قرار دهد. (۱۱) و این زبان فارسی بود که در سرزمینهای برون مرزی خویش از شبه قاره هند و پاکستان گرفته تا چین و خاور دور رواج داشت و سده ها در آن سرزمین ها زبان اسلام نیز شمرده می شد، یعنی زبانی که با آن معارف اسلامی را می آموخته اند. ایرانیان با پشتوانه فرهنگی بزرگی که داشتند، توانستند زبان و کیش تازه واردان را به خدمت خویش گیرند و برای پاسداشت زبان و ادب و فرهنگشان به هر روش و گونه ای که ممکن بود کوشیدند، برای نمونه بنگرید به دیدگاه علمای ماوراءالنهر (فرارود) درباره ترجمه فارسی تفسیر تبری: «پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد (یعنی منصور) و این از ایشان فتوی کرد که روا باشد ما این کتاب را به فارسی برگردانیم. گفتند روا باشد خواندن و نیشن قرآن به پارسی مر آن کسی را که او تازی نداند (این بخش خود نشان دهنده آنست که زبان تازی در میان ایرانیان از بزرگان و شاهانی چون منصور گرفته تا دیگر مردمان جایگاهی نداشته است و نیاز به ترجمه فارسی داشته اند). ... و دیگر آنکه این زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل پیغامبر همه پیغامبران و ملوک روی زمین به پارسی سخن گفتندی و اول کس که سخن گفت به زبان تازی اسمعیل پیغامبر بود و پیغامبر ما از عرب بیرون آمد و این قرآن به زبان عرب بر او فرستادند و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوک این جانب ملوک عجمند». (۱۲) پاورقی نظر جاحظ

زبان بنیروی پارسی که زبان شاهنشاهی هایی چون هخامنشی و اشکانی و ساسانی بود و به راستی زبان جهانی در شمار می آمد و زبانی بود که بعدها عربها و ترکان و مغولان نیز در برابر آن سر تعظیم فرود آوردند، تأثیر ژرف و شگفتی روی دیگر زبانهای جهان نیز داشته است که کمتر بدان پرداخته می شود. بسیاری زبانهایی که از فارسی وام واژه های فراوانی در آنها یافت می شود مانند هندی، اردو، زبانهای هم خانواده ترکی مانند ترکی و ازبکی، زبانهای آفریقایی- آسیایی مانند سریانی و عربی و حتی زبان دراویدی جنوب هند و یا زبانهای ارمنی و گرجی و مالایی (زبان مردم مالزی) و نیز زبان سواحیلی در افریقا و بسیاری زبانهای اروپایی مانند انگلیسی، سوئدی و فرانسوی. ۱۳ و اما زبانی که درباره تأثیر آن به روی فارسی سخن فراوان است اما درباره تأثیر فارسی بر روی آن کار جدی ای صورت نمی گیرد، زبان عربی است. به گفته «ادی شیر» زبان شناس کلدانی عراقی در کتاب «واژه های فارسی عربی شده»: «عربها واژه های بسیاری از زبانهای دیگر ملتها را در زبان خود وارد کردند اما آن زبانی

القرون الاسلامیه الاولى» که به زبان عربی است علاوه بر پانزده مترجمی که «ابن ندیم» نام آنها را در «الفهرست» به عنوان مترجمان آثار فارسی به عربی آورده است، شمار بسیاری از مترجمان و آثار ترجمه شده آنها را از مأخذ دیگر به دست آورده و بر فهرست ابن ندیم افزوده است و از این شمارند «زادان فرخ پور پیری» دبیر «حجاج بن یوسف» و «صالح بن عبد الرحمن سیستانی» جانشین او در ریاست دیوان حجاج، و «عبدالحمید کاتب» نخستین نویسنده نام آور نامه های دیوانی در زبان عربی، و فضل بن سهل وزیر مأمون، و خضر بن علی همکار او در برخی از ترجمه هایش، و «سلم» رئیس «بیت الحکمه» که مأمون بنیاد نهاده بود، و «عبدالله بن علی» و «ابو العباس دمیری» و «اسحاق بن علی بن سلیمان» و ابوریحان بیرونی دانشمند مشهور و ... (۷) و از این نامها چنین پیداست که ایرانیان در سده های نخستین پس از چیرگی عربها آنگونه که مشهور است بیکار و بیگانه با زبان و ادب فارسی نبوده اند. حتی گاه گاه هر چند به ندرت می توان نشان از کتاب یا نوشته ای به زبان فارسی نیز یافت مانند کتاب «بها فرید فردینان» که به گفته ابوریحان بیرونی آن را به فارسی تألیف کرده بود و ابوریحان آن را از فارسی به عربی برگردانده بوده است و زمان نگارش آن سال ۱۲۹ قمری است. (۸) و اما برای آشکار شدن پیوند ناگسستنی ایرانیان با زبان فارسی، نیک است که برای نمونه به رویدادی که در سال ۶۶ قمری رخ داد نظری بیفکنیم: «هنگامیکه سپاهیان شام به سرکردگی کسی به نام «ربیعۃ بن المحارق» در سرزمین موصل با سپاهیان «مختار بن ابی عبید ثقفی» به سرکردگی «یزید بن الس» به هم برخوردند و برای جنگ به صف آرای پرداختند، سرکرده سپاهیان شام برای خوار کردن سپاه مختار در چشم سپاه خودش، آنان را به لشکر خود اینگونه معرفی کرد: «ای مردم شام شما با بردگان فراری و کسانی می جنگید که از اسلام برگشته اند و عربی هم حرف نمی زنند». این بردگان از اسلام برگشته ای که عربی هم حرف نمی زده اند، همان ایرانیان کوفه بوده اند که ستون اصلی سپاه مختار را تشکیل می داده اند. (۹)

به هر روی به گفته دکتر محمد محمدی در کتاب ارزشمند تاریخ و فرهنگ ایران: «زبان فارسی در این دوران انتقال که همان سده های نخستین اسلامی است، کاربردهای گوناگونی داشته که در هر کدام هم سرگذشتی جداگانه داشته است. مانند کاربرد آن در زندگی روزمره مردم فارسی زبان و به عنوان زبان مشترک همه قومها و تیره های ایرانی با لهجه های گوناگون محلی آنها، که در تمام دوران اسلامی همچنان روند طبیعی خود را پیموده و هنوز هم همچنان می پیماید. یا کاربرد آن در دیوان خراج و دستگاه مالی خلافت در سرزمینهایی که در قلمرو دولت ساسانی بوده اند و از آن دولت به این دستگاه انتقال یافته بود، که در این دستگاه در برخی جاها اندکی کمتر از یک سده و در برخی جاها خیلی بیشتر از یک سده ادامه یافت و سپس جای خود را به زبان عربی سپرد. یا کاربرد آن در شعر و ادب فارسی که از سده سوم به این طرف نام و آثاری از آنها در

را به نظم درآورد. جریان میهن پرستانه‌ای که در پایان منجر به پیدایش شاهنامه فردوسی گشت از دربار ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی آغاز گشت. به دستور ابومنصور دانشمندانی از خراسان و سیستان که بخش‌هایی از نامه‌های نیاکان را در دست داشتند به دربار او فراخوانده شدند تا تاریخ و فرهنگ ایرانیان کهن را گرد آورده و به زبان پارسی دری باز نویسند. و این گروه زیر نظر ابو منصور معمري وزير دانشمند ابو منصور عبد الرزاق آغاز به کار نمودند و ترجمه‌های انجام شده را ابو منصور معمري به نثر آهنگین زیبای خویش آراست که شوربختانه امروزه جز پیشگفتاری از آن بر جای نمانده است و محمد قزوینی آن پیشگفتار را در بیست مقاله اش آورده است. به جاست که از آن دانشمندان بزرگوار یاد کرده و به روان آنان درود بفرستیم، درود باد بر روان پهلوان و دهقان بزرگ خراسانی «ماخ» از هرات، موبد شادان برزین از توس، موبد ماهوی خورشید از نیشابور و موبد یزدان داد از سیستان که کار گردآوری و ترجمه شاهنامه ابو منصورى را به انجام رساندند. (۱۷) سخن را با گفتاری از نظامی سمرقندی درباره شاهنامه به پایان می‌بریم، شاهنامه‌ای که نماد پایداری اندیشه و فرهنگ و زبان ایرانیان است در درازنای تاریخ «... و شاهنامه را به نظم کرد، و الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است...» (۱۸)

یاری‌نامه‌ها:

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک. : دو قرن سکوت- عبدالحسین زرین کوب- چاپ هفتم بهار ۲۵۳۶- چاپخانه ۲۵ شهریور.
۲. راهنمای زبانهای باستانی ایران- محسن ابوالقاسمی- جلد ۱- سمت ۱۳۷۵
۳. ن.ک. -> پیشگفتار بر ویرایش شاهنامه- فریدون جنیدی- بلخ ۱۳۸۸
۴. اوستا - جلیل دوستخواه- جلد ۱- مروارید ۱۳۷۰
۵. راهنمای زبانهای باستانی ایران- محسن ابوالقاسمی- جلد ۱- سمت ۱۳۷۵
۶. تاریخ و فرهنگ ایران- محمد محمدی ملایری- جلد ۱- یزدان ۱۳۷۲
۷. همان ۸. همان ۹. همان ۱۰. همان ۱۱. همان
۱۲. همان به نقل از ترجمه تفسیر تبری- جلد نخست
۱۳. برای آگاهی بیشتر ن.ک. : فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اویغوری چین- نادره بدیعی- بلخ ۱۳۷۷
- و واژه‌های ایرانی در زبان سویدی - حسین آذران- بلخ ۱۳۸۲
۱۴. واژه‌های فارسی عربی شده- ادی شیر- ترجمه حمید طیبیان- امیر کبیر ۱۳۸۶
۱۵. راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی- آذرتاش آذرنوش- توس ۱۳۷۴
۱۶. برای آگاهی بیشتر ن.ک. : تاریخ و فرهنگ ایران- محمد محمدی ملایری- جلد ۱- یزدان ۱۳۷۲
۱۷. برای آگاهی بیشتر ن.ک. : پیشگفتار بر ویرایش شاهنامه- فریدون جنیدی- بلخ ۱۳۸۸
۱۸. چهار مقاله - به اهتمام و تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجدد محمد معین- زوار ۱۳۸۱

که در این میان گوی سبقت برد و زبان عربی واژه‌های بسیاری از آن وام گرفت، زبان فارسی بود. نه تنها قبیله‌هایی که در همسایگی ایرانیان به سر می‌بردند، بلکه قبیله‌های دور دست نیز از ایرانیان واژه‌های بسیاری - که در شمار نمی‌گنجد - به عاریه گرفتند. و اما به گفته همین نویسنده «عرب برخی از واژه‌های بیگانه را با همان ساختار اصلی خود و برخی را با اندک تغییری نگاه داشته‌اند؛ اما بیشتر آنها را به بدترین وجه تصحیف نموده و یا در آنها قلب و ابدال کرده‌اند و از همین روی است که پژوهش در شناخت ریشه‌ی واژه‌های معرب از دشوارترین و دقیق‌ترین پژوهش‌های لغوی گردیده است.» (۱۴) دکتر آذرتاش آذرنوش در کتاب ارزشمند «راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی» در بخش «واژه‌های فارسی در شعر جاهلی عرب» به معرفی واژگان فارسی‌ای می‌پردازد که بر روی شعر عربی تأثیر گذاشته و ادبیات عرب را متأثر از زبان فارسی می‌داند. (۱۵) آنچه از روز روشن‌تر است این است که پس از برخورد ایرانیان و عربی‌ها در عربی ادبیاتی پدید آمد که پیش از آن وجود نداشت و نخستین آثار ادبی، نثر فنی، علمی و پژوهشی در زبان عربی بوسیله ایرانیان در آن زبان پدید آمد. آنچه در اصطلاح پژوهشگران معاصر عرب نثر فنی خوانده می‌شود همان نثر دیوانی‌ای است که آن را دبیران دیوان خلافت که سرشناسان‌شان عموماً فارسی زبان و عربی نویس بوده‌اند (یعنی ایرانیان فارسی‌زبانی که زبان عربی را بهتر از عربی‌ها می‌شناختند و به زبان عربی و با خط پیر آموز فارسی آثاری را پدید می‌آوردند)، در زبان عربی به وجود آوردند. از جمله کسانی که نثر دیوانی عربی را پدید آوردند می‌توان عبدالحمید دبیر مروان آخرین خلیفه اموی و ابن مقفع نویسنده و مترجم نوشته‌های فارسی را نام برد. (۱۶) بدین ترتیب بود که بلاغت فارسی به وسیله دبیران ایرانی تبار عربی نویس سده‌های نخستین پس از یورش تازیان به زبان عربی راه یافت. و بدین‌گونه ایرانیان هم زبان عربی را به خدمت گرفتند و در آن ادبیاتی پدید آوردند و در آن تأثیر گذاشتند و هم زبان فارسی را پاس داشتند و حتی دمی از نگاهبانی زبان فارسی باز نایستادند، دانشمندان ایرانی با گردآوری دست نوشته‌های نیاکان خردمندان، بویژه خداینامه‌ها و بازنویسی آنها، هم خوی و آیین پهلوانی و نیک منشی ایرانی را بازگو نمودند و هم تاریخ و ادب ایران زمین را به جامه‌ی زبان شیوای فارسی درآوردند و برای فرزندان این مرز و بوم به یادگار گذاشتند. و چنین بود که شاهنامه نام‌آورترین نماد پایداری و پویایی فرهنگ ایران و زبان فارسی به دست گروهی از ایرانیان گردآوری و بازنویسی شد و فردوسی بزرگ با به نظم درآوردن آن برآستی تاریخ ایران را با سخن یگانه خویش جاودانه ساخت. البته می‌دانیم که ایرانیان نژاده در پاسداری از تاریخ و فرهنگ و زبان خویش بسیار کوشا بوده‌اند و پیش از شاهنامه چندین کتاب در تاریخ تدوین نمودند، همانند: شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی، شاهنامه ابوالمؤید بلخی، شاهنامه مسعودی مروزی و شاهنامه منشور ابومنصور محمد بن عبد الرزاق توسی که فردوسی آن

عجم زنده کردم بدین پارسی

کرده بود. کتاب امانت و انتقال بود و کلید رمز ادامه‌ی حیات قوم ایرانی. آنچه در خود بازگو می‌کرد می‌توان با شگفتی آن را «تضاد در هماهنگی» نامید و آن عبارت بود از «گردن‌فرازی در مظلومیت». توضیح آن که دوره‌ی داستانی شاهنامه، از روزگار خوش جمشیدی شروع می‌شود و به تیره‌روزی ضحاک می‌پیوندد. آن‌گاه جنگ خانگی در خانواده‌ی فریدون پیش می‌آید، سپس نبرد دراز ایران و توران بر سر خون سیاوش و سرانجام، مرگ رستم و فاجعه‌ی سیستان. در سراسر این دوران، یک جریان سرفرازانه است حتا زمانی که مرگ و شکست در کار باشد. در عین حال همه چیز از «تراژدی» چاشنی دارد زیرا جنگ‌ها و کشمکش‌ها از جانب ایران، تدافعی است نه تعرضی و از انگیزه‌ی حفظ «اصول» الهام می‌گیرد و خلاصه آن که در شاهنامه، «ذات زندگی» حکایت می‌شود که شیب و فراز و خوشی و ناخوشی، هر دو در آن است. در تمام این دوران هزار ساله - از زمان فردوسی تا به امروز - شاهنامه به نحو نامریی، مانند خون در رگ‌های ایرانی جریان داشته است. باز یک چیز شگفت: تناقضی که در بدنه‌ی داستانی شاهنامه از آن یاد کردیم در سرنوشت خود او نیز جلوه می‌کند. توضیحش این است: با آن که کتاب مردم ایران است و تضمین‌نامه‌ی استقلال و آزادی ایران، همه‌ی قدرت‌های بیگانه‌ای که بر این کشور استیلا یافتند کوشیدند تا با تمسک به آن، از آن بهره‌برداری کنند. نخست، محمود غزنوی که می‌خواست در پرتو نام آن، خود را بلندآوازه سازد و با شکوه شاهان کیانی و ساسانی پهلوی بزند. سلجوقی‌ها همین نظر را داشتند. ایلخانان نیز. بایسنقر (نواده‌ی تیمور)، بانی نگارش شاهنامه به خط خوش می‌شد و صفوی‌ها که خودی‌تر از دیگران بودند ولی نه چندان آشنا با فرهنگ، آن را کتاب محبوب خود کرده بودند. در هیچ عصری به اندازه‌ی دوره‌ی صفوی از شاهنامه نسخه‌برداری نشده است و تذهیب و تزیین در آن به کار نرفته. حتا فتح‌علی‌شاه که در جنگ با روس شکست خورده بود وقتی می‌خواست هدیه به دربار تزار بفرستد، شاهنامه مذهب را که «کارنامه‌ی پیروزی» گذشته‌گان کشورش بود، روانه می‌کرد. و اما مردم ایران در تمام این مدت آرام آرام شاهنامه را می‌خواندند؛ در خانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها، چادرها، در ساعات پیروزی، در ساعات نومیدی و مذلت، در ساعاتی که نیازی به حمیت یا تسلّی یا گرم کردن خود داشتند، می‌خواندند و دوره‌های سربلندی را به یاد می‌آوردند. رستمی می‌خواستند و فریدونی. حتا مولوی می‌گفت:

زین همراهان سست‌عنصر دلم گرفت / شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
و حافظ می‌سرود:

شاه ترکان فارغ است از حال ما / کو رستمی؟...

خارج از ایران را بگیریم، هند، مصر، آسیای صغیر، کلّ منطقه‌ی «فرارودان» و قفقاز... در همه‌ی این جاها، شاهنامه «پیام‌آور» ایران بوده است. برای آن که نمونه‌ای از تأثیر آن را در خارج ببینیم - نمونه‌ای از نمونه‌ها - به این نامه‌ی سلطان سلیم عثمانی به شاه اسماعیل صفوی

در یکم اسفند ۱۳۷۰ مؤسسه‌ای فرهنگی و غیرانتفاعی به منظور ایجاد یک «بنای یادگار» در زادگاه فردوسی بزرگ - که مبین ادای احترام و حق‌شناسی نسل کنونی نسبت به آن مرد یگانه شناخته شود و نیز نشانه‌ی اصالت و تداوم تاریخی قوم ایرانی، و کانونی برای پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ کشور باشد - بنیاد شد. این مؤسسه، نام «ایران‌سرای فردوسی» را بر خود گذاشت. هیأت مؤسس آن عبارت بودند از استادان: دکتر حسین شهیدی، [شادروان] احمد آرام، [شادروان] دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب، غلام‌حسین امیرخانی، محمدرضا شجریان، [شادروان] فریدون مشیری و دکتر محمدعلی اسلامی‌ندوشن. شوربختانه این جنبش ملی که در کوتاه‌مدت بسیاری از فرهیختگان به آن پیوستند، مدتی است از حرکت ایستاده است. استاد ندوشن که پیشنهاددهنده‌ی این اندیشه و از تلاش‌گران برای برپایی‌اش بوده، می‌گوید: «شرایط برای دنبال کردن کار آماده نیست»، در حالی که در این سال‌ها بسیاری انجمن و بنیاد در همین زمینه شکل گرفته‌اند که به‌نوعی چنین آرمانی را - البته در شکل و محتوایی به نسبت کم‌مایه - به پیش می‌برند. به هر رو امیدواریم این جنبش اصیل حرکت خود را از نو بی‌آغازد.

آن‌چه در پی می‌آید بخش‌هایی است از توضیحی که استاد ندوشن بر بانیانه‌ی مربوط به تأسیس «ایران‌سرای فردوسی» نوشته‌اند که از فصل‌نامه‌ی هستی (ویژه‌ی ایران و فردوسی/ اسفند ۷۱) برداشته شده است.

علیرضا افشاری

سردبیر فصل‌نامه‌ی فروزش

کتاب فردوسی (شاهنامه) نخستین کتاب فارسی بوده که ایران را از نو وارد صحنه‌ی جهانی کرد. پیش از آن، از ظهور هخامنشی تا زوال ساسانی، ایران از لحاظ سیاسی در صحنه‌ی جهانی حضور داشته بود و دنیای شرق را رهبری می‌کرد ولی با سقوط تیسفون، سیادت سیاسی از میان رفت. می‌بایست دویست و اند سال بگذرد و زبان فارسی سربرآورد تا سیادت فرهنگی جانشین آن گردد.

شاهنامه دو کار کرد: یکی، کارنامه‌ی دو هزار ساله‌ی ایرانی را به دوران پس از اسلام پیوند زد و دیگر آن که به جهت ابهتی که از لحاظ محتوا و زبان، هر دو، داشت راه را بر سیر فرهنگ ایران گشود. ایران که قطعه‌قطعه شده در وادی انتظار قدم می‌زد دارای کتاب شد، دارای آجاقی شد که همگان گرد آن جمع شوند. از آن پس نه تنها کلّ سرزمین‌هایی که زبان‌شان فارسی بود در شعاع شاهنامه قرار گرفتند بلکه کشورهای دیگر نیز از مصر تا کناره‌ی مرمره در آسیای صغیر و از میان‌رودان (بین‌النهرین) تا فرارودان (ماوراءالنهر)، ترکستان چین و کشمیر و پنجاب و بنگال بار دیگر به بازگشت شخصیت ایران و جلوداری او معترف گشتند.

شاهنامه، کل حکمت و فرزانه‌گی ایران باستانی را در خود فشرده و جمع

را نیز نادیده نگیرد. در دنیای امروز که آن همه پرتبوتاب است تنها یک فرهنگ محکم که اراده و اعتقاد روشن و محکم با خود بیاورد، می‌تواند توشه‌ی راه گردد. ایجاد زمینه‌ی آن آسان نیست زیرا چاره‌گری همه‌جانبه در امر اقتصاد و اجتماع و سیاست می‌خواهد؛ اما راه دیگری هم نیست و برای جلوگیری از یک آفت هولناک باید روزی آن را به آزمایش گذارد.

ما اکنون در برابر یک انتخاب بزرگ هستیم: از گذشته چه باید بگیریم و از دنیای امروز چه؟ درباره‌ی آن چه داریم و آن چه می‌تواند به کار آید اشتباه یا غفلت نکنیم. بزرگ‌ترین سرمایه‌ی ایران طی قرون‌ی که پس از اسلام پیش آمد، فرهنگش بوده است. با آن خود را تا به امروز کشانده و آن را به عنوان مدافع در برابر عوامل براندازنده به کار برده. تا کنون با هر کس: دشمن، هم‌آورد، دوست یا حریف روبه‌رو بوده، مؤثرترین چیزی که توانسته است بدهد یا به کار اندازد فرهنگ بوده است. در هر معامله‌ی دیگر هم، باز فرهنگ را جلو انداخته است.

اما امروز وضع قدری از گذشته هم حساس‌تر شده است یعنی فرهنگ ایران و زبان فارسی بار مسؤولیت اضافه‌تری بر دوش دارند. منظوم بروز جریان تازه در جمهوری‌های جنوب روسیه است که در گذشته در شعاع فرهنگی ایران قرار داشتند و پس از چند دهه جدایی، اکنون از نو خود را باز یافته و چشم به ایران دارند که از این حیث «کشور مادر» به حساب می‌رود. آیا آماده‌ایم تا به این انتظار پاسخ مناسب دهیم؟ جوابش حاضر نیست. ما اگر نخست در خانه‌ی خود تمشیت ننهیم و باید‌ها و نبایدهای خود را به تشخیص و اجرای درست نگذاریم هر گونه ارتباط با کشورهای دیگر در سطح چشم‌داشت بهره‌وری مادی از جانب «طرف مقابل» خواهد ماند.

اکنون پس از این مقدمه کوتاه بیاییم بر سر این سوال که چرا فردوسی را شاخص قرار داده ایم. هر ملتی - به فرض آن که زبان و آوا داشته باشد - باز هم بیش از یک صدای بلند کلّ جوهر وجودی او را بازگو نمی‌کند. ما به همراه سه چهار ملت دیگر، این موهبت را یافته‌ایم که چند صدای رسا در دوره‌های مختلف تاریخ سخن‌گوی ما قرار گیرند ولی از میان آنان و همه‌ی برجسته‌گان فرهنگی خود، اگر بخواهیم یک تن را برگزینیم که نماینده‌ی تامّ و تمام آزادگی انسانی و جوهر وجودی و اصالت ایرانی باشد، آن ابوالقاسم فردوسی است.

او یک جنبه ندارد بلکه سیاسی- فرهنگی - انسانی، هر سه هست. سیاسی است برای آن که با نیروی ضدّ ایرانی و ضدّ انسانی زمان خود در افتاد و ماجرای اختلاف او با محمود غزنوی، در واقع یک جریان عمقی و عقیدتی بود. فرهنگی، برای آن که بزرگ‌ترین کتاب زبان فارسی را پدید آورد بدان‌گونه که پس از آن، هیچ اثر مهمی از نظم و نثر در این زبان نوشته نشد، مگر آن که تأثیری از شاهنامه در خود داشته باشد؛ و پس از کتاب او اندیشه‌ی ایرانی، چه در عزّت و چه در ذلّت، هرگز شرف تاریخی خود را از یاد نبرد. و اما انسانی، برای آن که منشور «خرد و داد» را رقم زد که از این حیث کم‌کتابی با آن برابری می‌کند؛ آن هم با بیانی که به قول نظامی عروضی «سخن را به آسمان علیین برد».

بنابر این ما در او تجسّم سه عنصر تاریخ و فرهنگ و انسانیت خود را باز

نگاهی بیندازیم. در این نامه، سلطان عثمانی که ترک است خود را تشبیه به شاهان ایران، فریدون و کیخسرو، می‌کند و شاه اسماعیل را که ایرانی است تشبیه به افراسیاب ترک؛ می‌نویسد:

«ما در حشمت چون فریدونیم... و در عدالت چون کیخسرو در گوهر چون دارا و تو امیر اسماعیل... ضحاک زمان و افراسیاب قرن هستی...» (به نقل از کتاب فردوسی و حماسه‌ی ملی، هانری ماسه - متن فرانسوی - ص ۲۷۸).

و در همین ترکیه‌ی فعلی، از دوره‌ی سلجوقیان این نشانه را داریم:

«در کاخ قبادآباد، پایتخت علاءالدین کی‌قباد، در صد کیلومتری قونیه که به‌تازگی از زیر خاک به در آمده، دیوارهای تالارها را با تصاویری از داستان‌های شاهنامه آراسته‌اند و این‌ها قدیم‌ترین تصاویری است که در آن‌ها داستان‌های شاهنامه، موضوع نقاشی قرار گرفته است و علاوه بر اهمّیتی که از جنبه‌ی هنری و تاریخ هنر دارد از نظر بیان نفوذ حماسه‌ی ملی ایران در آن سرزمین، حایز ارزش بسیاری است» (از مقاله‌ی دکتر محمدامین ریاحی، مجله‌ی هنر و مردم، شماره‌ی ۹۲، ص ۴۱). اما هم‌چنین بوده‌اند کسانی که با فردوسی و شاهنامه، سر‌عناده داشته باشند. گذشته از هم‌زمانان او چون «مذکّر توس» بعدها افراد دیگری نیز پیدا شدند با انگیزه‌های متفاوت. بعضی برای آن که او شیعه بوده است، بعضی برای آن که مدح «آتش‌پرستان» را سروده، بعضی دیگر برای آن که با ایران دشمن بودند و او سراینده‌ی ایران بوده است و از این دست. ولی دو خصوصیت در میان آن‌ها مشترک بوده: تحجّر و نادانی. غرض فردی نیز در کار می‌آمده. از همه کورکننده‌تر، نادانی است زیرا این عده بی‌خبر بودند از این‌که در کشوری زندگی می‌کنند و از آن برخوردارند که شاهنامه به آن عزّت بخشیده و در زنده نگاه داشتن همین مقدار نفخه‌ی حیاتی‌ای که دارد، سهیم بوده. به قول مولوی:

بی‌خبر بودند از حال درون / استعیدالله ممّا یفترون

به نظر من در این دوره که جهان در یک اختلال فرهنگی غوطه می‌زند از هر زمان واجب‌تر آن است که «وجدان فرهنگی» مردم به بیداری گراید. یک راهش آن است که قائمه‌های فرهنگ ایران در خاطرها زنده نگاه داشته شوند و دریچه‌ی وجود به روی جذب مواد هستی‌بخش آن‌ها باز بماند.

[...] در تاریخ هر ملت بزنگاهایی هست که سیر زندگی آن ملت را مستلزم تکان و آگاهی و تصمیم‌گیری و یا زاینده‌گی خاصی می‌کند. این فرصت را نباید از دست داد زیرا پاسخی به یک نیاز بزرگ است و فوت آن، خُسران به بار می‌آورد. من گمان می‌کنم که ما اکنون با یکی از آن بزنگاه‌ها روبه‌رویم که «وجدان فرهنگی» مردم را به بیداری فرا می‌خواند.

چنان‌که می‌دانیم سال‌هاست که ایران در برخورد با تمدّن غرب دست‌خوش نوعی اختلال فرهنگی است که اندیشه‌ی سرازیرشده از شرق اروپا نیز بر حدّت آن افزود. این امر همراه با آهنگ تندی که زندگی امروز گرفته و مسایل پیچیده‌ای که با خود آورده، هر ملتی و به خصوص ایران را محتاج بازبینی تازه‌ای نسبت به فرهنگ خود کرده است. فرهنگ را به معنای وسیع آن بگیریم یعنی مشی اندیشه‌ای که هر چه بیش‌تر جواب‌گوی مقتضیات زمان باشد و سرزندگی و شرف انسانی

شاهنامه نبود، زبان فارسی از بین می رفت

برگرفته از ایسنا - مصاحبه با دکتر جلال خالقی مطلق

به اعتقاد جلال خالقی مطلق، ادبیات جهانی فردوسی را به عنوان یک حماسه سرای بزرگ می‌شناسد. این شاهنامه پژوه ایرانی مقیم آلمان که چندی پیش نیز به ایران سفر کرده بود، در گفت‌وگو با خبرنگار بخش ادبی خبرگزاری دانشجویان ایران، درباره‌ی توجه به فردوسی، فردوسی و دیگر شاعران ایرانی، جایگاه این حماسه سرای ایرانی در ایران و دنیا و نیز برخی موضوع‌های دیگر سخن گفت.

به فردوسی مدیونیم

خالقی مطلق درباره‌ی رابطه‌ی فردوسی و مقوله‌ی هویت ملی ایرانیان و نگاه دنیا در این باره توضیح داد: «فردوسی از جهت اینکه ارزش‌های ملی را به ما گوش زد می‌کند، شاخص است. البته درست است که ما او را با هویت ملی ارتباط می‌دهیم، اما ارزش او فقط ملیت ایرانی نیست؛ بلکه توجه به او در ادبیات دنیا به خاطر ارزش ادبی شاهنامه هم هست. شاهنامه برای ما به لحاظ هویت ملی ارزش بزرگی دارد؛ چون زنده کننده‌ی زبان فارسی است و این حدس همیشه بوده و هست که اگر شاهنامه نبود، زبان فارسی از بین می‌رفت. از سویی، فردوسی بین ایران پیش از اسلام و ایران پس از اسلام همانند یک حلقه‌ی میانی و وصل کننده می‌ماند و ما تمامیت فرهنگی و تمامیت ملی خود را مدیون او هستیم.»

خالقی مطلق سپس ادامه داد: «در مسلمان بودن فردوسی و در این که او یک شیعه مذهب بوده است، شکی نیست. منتها فردوسی تعصب دینی ندارد و برای همه‌ی مذهب‌های بزرگ احترام قایل است و در او احساسات ضد ادیان وجود ندارد. در مذهب خودش در چارچوب دیانت اسلامی به نوعی متعصب است. اعتقاد دینی‌اش چشمگیر است. فردوسی شدیداً موحد و یکتاپرست است؛ همان گونه که اغلب شاعران بزرگ ما این گونه بوده‌اند؛ اما تأکیدی که در قلم فردوسی در شاهنامه به این موضوع هست، ویژه است.» این مصحح شاهنامه در ادامه اظهار داشت: «هنوز خیلی فضا از فردوسی و شاهنامه اش هست که رویش کار کنیم؛ اما به شرط این که واقعا کار کنیم. چیزی که به فردوسی زبان می‌رساند، این است که درباره اش سخنرانی‌های توخالی و همایش‌هایی از این شهر به آن شهر و حرف‌های بی سر و ته فکر نکرده بزنیم، که البته به هر شاعری ضرر می‌زند و این روزها از این همایش‌ها در ایران بسیار برگزار می‌شود. این همایش‌ها در درازمدت به این شاعران زبان می‌رساند و آن‌ها را خیلی همگانی به معنای منفی نشان می‌دهد.»

چرا از شاهنامه فیلم نمی‌سازیم؟

خالقی مطلق در بخش دیگری از سخنانش درباره‌ی معرفی بیشتر و تأثیرگذارتر از شاهنامه خاطرنشان کرد: «برای معرفی شاهنامه و فردوسی به مردم بهتر از اینکه این قدر حرف بزنیم، انجام کار هنری است. باید از شاهنامه فیلم ساخت. کارگردانان و نقاشان ما این توجه را انجام دهند و از هنرهای رایج امروز جهان برای معرفی شاهنامه استفاده کنند. چون داستان‌های شاهنامه چندسویه هستند، و مثل برخی قالب‌های شعری تک بعدی نیستند، می‌توان آن‌ها را با انواع هنرها تلفیق و

می‌یابیم. او در «ما»ی امروزی هم هست. هرگاه سر خود را از زندگی روزانه بلند کنیم نخستین ایرانی که در برابر ما قرار می‌گیرد فردوسی است. ولو او را نبینیم، او در کنه ضمیر ما و وجدان ناآگاه ما و لحظه‌های سرشارتر زندگی ما حضور دارد.

[...] بزرگانی که ما داریم - خوش‌بختانه به تعداد زیاد - اکثر کسانی هستند که جنبه‌ی فرهنگی دارند و چون این کشور - دست‌کم در دوران پس از اسلام - هر تشخصی که دارد از فرهنگ است، باید قدر آنان را آن مقدار که هست - نه کم‌تر و نه بیش‌تر - شناخت و حق آنان را گزارد.

ما برای آن که بدانیم شاهنامه چه پایگاهی دارد نیازی نداریم که از دیگران گواهی بیاوریم. داوری با خود ایرانی بوده است که طی این ده قرن بر زبان آورده؛ و چه بسا داوری گم‌نامان در این باره - که بیان‌ش بر جای نمانده - بهتر و فصیح‌تر از آن صاحب‌نامان هم باشد. با این حال برای آگاهی بر وجهه‌ی جهانی شاهنامه از نقل نظر دو ایران‌شناس معروف که هر دو وابسته به تمدن غرب هستند و هر دو بر فرهنگ‌های گوناگون تسلط داشته‌اند، نمی‌شود گذشت. یکی تئودور نلدرکه، ایران‌شناس بزرگ آلمانی، که درباره‌ی شاهنامه این تعریف را آورده است: «حماسه‌ی ملی‌ای که هیچ ملتی نظیر آن را ندارد» (کتاب حماسه‌ی ملی ایران).

و دیگری هانری ماسه، ایران‌شناس فقید فرانسوی، که نوشته است: «آن‌گاه که پس از خواندن شاهنامه بر گنجینه‌ی سنت‌هایی که این کتاب به بیان‌ش پرداخته، نظر می‌اندازیم معترف می‌شویم که حماسه‌ی ملی‌ای تا بدین پایه دقیق و جامع نبوغ یک قوم را منعکس نکرده است. علاوه بر آن، چون به نجابت و عمق احساسات نهفته در آن، عظمت اندیشه‌های آن، حالت قهرمانی‌ای که سراسر کتاب را برگرفته، پی می‌بریم به این نتیجه می‌رسیم که شاهنامه تنها متعلق به ایران نیست بلکه به همه‌ی ملت‌های تمدن تعلق دارد. در نظر دنیای غرب باید فردوسی در جمع شاعرانی قرار گیرد که به بشریت در دوره‌هایی که روبه ضعف و فتور می‌نهاد، یاری داده‌اند؛ او را نیرو بخشیده و از افتادن بازش داشته‌اند» (فردوسی و حماسه‌ی ملی، متن فرانسه، ص ۲۸۹).

نلدرکه یک داور بسیار سخت‌گیر است و جز به تمدن یونان، به هیچ تمدنی اعتقاد چندانی نداشته. وقتی چنین کسی شاهنامه را کتاب یگانه، کتاب بی‌بدیل می‌خواند گمان می‌کنم که باید ملت ایران به گذشته‌ی خود که یک چنین بارآوری‌ای داشته و کسی چون ابوالقاسم فردوسی را در میان خود پرورده، احساس نازش بکند آن هم در دنیایی که هر ملت خرد و کلان، قوی یا ضعیف، در پی آن است که برای زورق لرزان ملت خویش لنگری بیابد.



هفت ویژگی فردوسی

بر گرفته از مقاله‌ی روانشاد دکتر محمد امین ریاحی

یک: هیچ شاعری به اندازه‌ی فردوسی در سرنوشت ملت و کشور خویش تاثیر پایدار بر جای ننهاده است
دو: فردوسی یگانه شاعری است که پس از هزارسال شهرت خود را حفظ کرده است

سه: فردوسی یگانه شاعر جهان است که هر چند سال ترجمه اثرش به زبانهای زنده دنیا تجدید چاپ میشود

چهار: در میان تمام شاعران جهان هیچیک را نمیابیم که همه عمر خود را از جوانی تا پیری صرف آفرینش تنها یک کتاب با آرمان انسانیت کرده باشد

پنج: فردوسی وقتی اثر خود را پی افکند که ایران اسیر استیلای بیگانه بود و زبان رسمی محافل بالای اجتماع و مکاتبات دیوانی و تالیفات علمی به زبان بیگانه بود

شش: زبان فارسی امروز با تحولات طبیعی هزارساله، هنوز دنباله زبان فردوسی است

هفت: شاهنامه یگانه کتاب باستانی است که هنوز هم ایرانیان درس نخوانده آن را با رغبت می فهمند، در حالیکه متنهای دو قرن بعد از شاهنامه را درس خوانده های دانشکده های ادبیات هم به آسانی نمی فهمند.

بهر رخ اندیشه رازین کنیم - جهان را به شننامه آوزین کنیم
هر آن کس که شننامه خوانی کند - چه مرد و چه زن پهلوانی کند

در ستایش فردوسی بزرگ

شاعر آزاده میرزاده عشقی

این شنیدیم که عسی مرده ای رازنده کرد / مرده ای رازنده کرد و نام خود مانده کرد

نیم گیتی شد سخر از طریق دین او / شد جهان آینه دار چهره و آیین او

هر دو فرخ، یک کلیانی به بار نام او / گشت تاریخ همه تاریخها، ایام او

وقف شد یکشب باز بر نام نیک او / روز و شب ناقوسها کوبنده تیریک او

الغرض مردم از سبیری تا آمریک / دانا تقسیم و تکریم است بر آن نام نیک

کر حکمی مرده ای رازنده سازد این چنین / بهر او تکریم و تقسیم است در روی زمین

بهر فردوسی چه باید کرد و کار خویش / یعنی از نیروی طبع و معجز کتار خویش

مرده فرزندان چندین قرن ایران زنده کرد / از لب آموی تا دیای عان زنده کرد

معرفی کرد.» او در ادامه متذکر شد: «بسیار زیاد باید روی شخصیت ها و داستان های شاهنامه کار کنیم. این ها بیشتر شاهنامه را بین مردم رواج می دهند و به پیشرفت هنر هم کمک می کنند. خیلی از آثار ما این ویژگی را دارند که روی آن ها کار هنری انجام دهیم؛ مثلا روی «کلیله و دمنه».

چه کسی افتخارش این است که افراسیاب شده باشد؟

خالقی مطلق گفت: «این بی توجهی عموم مردم به شاهنامه به همان دلیل عادت برمی گردد. خواندن متن شاهنامه برای آن ها کار آسانی نیست و مردم بیشتر به رمان خواندن علاقه پیدا کرده اند؛ در حالی که شاهنامه خود زمانی بزرگ از زندگی بشری است. به همین دلیل است که می گویم باید از هنرهای دیگر برای معرفی شاهنامه استفاده کرد. انگلیسی ها شکسپیر را نمی خوانند، اما خوب می شناسندش، چون فیلم های زیادی بر اساس آثارش ساخته شده و حتی بازیگران ستاره شان افتخارشان این است که سال ها نقش «هملت» را بازی کرده اند. اما چه کسی در ایران هست که افتخارش این باشد که در نقش «افراسیاب» ظاهر شده باشد؟ چنین نقشی را گوته هم در آلمان دارد. این کنگره ها نه به درد عموم مردم می خورند و نه به درد اهل تحقیق و به کلی این همه خرج و هزینه ها، بی ارزش است. این هزینه ها چرا نباید صرف ساخت فیلم، تابلوهای نقاشی یا تئاتر و موسیقی شود، و چرا اهل سینما از این اثر بزرگ فیلم نمی سازند؟

خالقی مطلق همچنین درباره ی مواردی که در کلیه ی تصحیح های صورت گرفته از شاهنامه تاکنون مغفول مانده اند، گفت: «چون خودم هم شاهنامه را تصحیح کرده ام، درباره ی تصحیح دیگران داوری نمی کنم.» او سپس درباره ی ترجمه هایی که از شاهنامه ارایه شده است، توضیح داد: «شاهنامه این شانس را برای معرفی دارد؛ چون ترجمه اش نسبت به مثلا ترجمه ی غزلی از حافظ بسیار آسان تر است. شاهنامه متنی روایی است و داستانی را شرح می دهد. از قرن ۱۹ و حتی پیش از آن تکه هایی از شاهنامه از روی نسخه های خطی و کهن در اروپا ترجمه شد. در آلمان نیز ترجمه ی «فریدریش روکرت» که نیمه ی نخستین شاهنامه را ترجمه کرده، بسیار استادانه است و از شاهنامه ی چاپ کلکته بهره گرفته است. «شاک» - دیگر مترجم آلمانی - هم ترجمه ی خوبی ارایه کرده است. زمانی هم که استاد دانشگاه هامبورگ بودم، یکی از دانشجویانم داستان های «رستم و اسفندیار» را ترجمه کرد.»

یک حماسه سرای جهانی

خالقی مطلق در ادامه متذکر شد: «ادبیات جهانی فردوسی را به عنوان یک حماسه سرا می شناسد. در بخش حماسه سراها، او در کنار هومر، یکی از دو حماسه سرای بزرگ جهان محسوب می شود. پر بیراه نیست که داستان های شاهنامه به صورت مستقل در کتاب هایی با حجم کمتر چاپ شوند. اما دو نکته باید رعایت شوند؛ یکی اینکه فکر نکنیم چون عموم مردم آن ها را می خوانند، پس هر چه به دست مان آمد، چاپ کنیم؛ بلکه متن باید علمی و مدقق باشد و دیگر به توضیح در زیرنویس ها نیاز است، که باید انجام شود. در این صورت آثاری که از شاهنامه به شکل کتاب های کوچک تر به چاپ می رسند، نافع هستند.»

پیام شاهنامه: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک

برگرفته از رادیو فردا

مهرداد سپهری

چهارشنبه بیست و پنجم اردیبهشت ماه روز گرامیداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی است که از وی به عنوان «برترین شاعر ملی ایران» یاد شده است. در ایران و چند کشور جهان، به همین مناسبت، مراسم و سخنرانی هایی برگزار می شود و ایران شناسان و پژوهندگان شاهنامه، در باره این شاعر و شاهنامه اش مقالات پژوهشی و سخنرانی های بسیاری ایراد خواهند کرد.

رادیو فردا به همین مناسبت با جلیل دوستخواه، شاهنامه شناس و پژوهشگر سرشناس متون اوستایی، مصاحبه ای انجام داده است.

رادیو فردا اهمیت شاهنامه، در شرایط فعلی، برای ایران و ایرانیان، از نظر شما چیست؟

دکتر دوستخواه: اهمیت شاهنامه برای ما ایرانیان مثل آفتاب روشن است. منتهی برای اینکه کلی گویی نکرده باشیم باید تاکید کنیم روی اینکه شاهنامه از دو جهت برای ما بسیار مهم است و این اهمیت هیچ وقت کاسته نمی شود و همواره اگر بیشتر نشود کمتر نخواهد شد.

این دو جهت یکی مسئله زبان فارسی است، که بدون شاهنامه، ما در واقع تکامل زبان فارسی و رسیدن آن به جایی که امروز رسیده است را نداشتیم.

کارهایی که بعد از فردوسی شد و بزرگان ما کردند و بعد هم تمام مردم ما به این زبان سخن گفتند و نوشتند و کار کردند تا به مرحله کنونی رسیده، سرچشمه همه اینها فردوسی است.

به گفته یکی از دانشمندان مصری که در دیدار با یک پژوهنده تاجیک، که به مصر رفته بود، و از آن استاد مصری پرسیده بود: «شما مصری ها که در روزگار باستان تمدن و فرهنگ بسیار کهنی داشتید، چطور شد که بعد از اسلام، عرب شدید؟»

آن استاد مصری که بسیار آگاه بود، در جواب پژوهنده تاجیک می گوید: «علتش این بود که ما فردوسی و شاهنامه نداشتیم.»

این پاسخ بسیار درخشانی بود و حکایت از آگاهی گسترده آن استاد مصری می کرد. درست گفته است، یعنی اگر ما ایرانیان هم حماسه سرایی و شاهنامه نداشتیم و «مرد عظیمی» مانند فردوسی، این کار بسیار بسیار بی نظیر را نمی کرد، زبان اولیه ای که تا پیش از فردوسی بود و با آن بی بنیه گی، مانند انسانی که ضعف و بیماری دارد، رو به تحلیل می رفت و رویدادهای بعدی و تاخت و تازهای اقوام دیگر هم به ایران، به این امر کمک می کرد.

شاهنامه این رسالت را انجام داد و زبان فارسی از این بابت بسیار مدیون و بدهکار فردوسی و شاهنامه است.

نکته دوم این است که بدون شاهنامه، درواقع از فرهنگ، اسطوره ها و تاریخ کهن وباستانی ما هیچ مجموعه ای برای ما باقی نمی ماند؛ چون پراکنده بود و در پراکندگی هم بخصوص، وقتی که به صورت نظم در نیامده بود و به این صورت درخشانی که الان در شاهنامه است در نیامده بود، خیلی زود آن پراکنده ها از میان می رفت.

ولی شاهنامه، یکجا، این گنجینه بزرگ اسطوره ها، حماسه ها و تمام یادمان های فرهنگی بسیار کهن ما را در خود جمع آوری و برای ما ماندگار کرده است.

امروز از زن و مرد ایلیاتی و چادرنشین در بیابان ها و کوه ها، تا استادان دانشگاه ودانشجویان و مردم تحصیل کرده و فرهیخته، همه اینها را می بینیم که به سهم خود با شاهنامه ارتباط دارند و از آن برخوردار می شوند وتاریخ و فرهنگ این ملت را از این طریق می شناسند.

در این پنجاه ساله اخیر روی شاهنامه کم کار نشده، متون فراوانی درباره شاهنامه شناسی و مباحث مختلف آن کار شده است. اما از دید شما چه بخش هایی از مفاهیم و مضامین شاهنامه مغفول مانده که نیاز به بازنگری و بازخوانی دارد؟

دکتر دوستخواه: در مورد شاهنامه در دوره ما خوشبختانه در این چندین دهه پشت سر، کارهای بسیار درخشانی انجام گرفته که اگر بخواهم اینها را بشمارم وقت زیادی می گیرد.

فقط خیلی سریع اشاره می کنم که بزرگانی مانند زنده یاد شاهرخ مسکوب، استاد دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، دکتر محمد امین ریاحی، زنده یاد مجتبی مینوی و بسیاری دیگر، که برخی از آنها هنوز هم خوشبختانه در میان ما هستند و کارشان را ادامه می دهند.

بدون شاهنامه، درواقع از فرهنگ، اسطوره ها و تاریخ کهن وباستانی ما هیچ مجموعه ای برای ما باقی نمی ماند؛ چون پراکنده بود.

از جمله یکی از بزرگ ترین ها، استاد دکتر جلال خالقی مطلق، که بهترین و کامل ترین ویرایش شاهنامه را ایشان عرضه کرده اند، که هم در خارج از ایران و هم در ایران، این کتاب با متن کامل شاهنامه و یادداشت های بسیار ارزشمند ایشان به تازگی به چاپ رسیده است.

بنابراین این کارهای زیادی انجام گرفته است، اما اینکه سوال کردید چه قسمت هایی مغفول مانده یا هنوز کار نشده و دست نخورده باقی مانده است؟

در این زمینه باید بگویم که حکایت «دریا» است. وقتی عده ای دریانورد رفتند و دریا را در نوردیدند و حاصل تجربیات خود را از این دریانوردی برای ما باز آوردند و نوشتند و بیان کردند، اگر برسید که چه قسمت هایی از دریا مغفول یا نادانسته و بررسی نشده، جواب این است که «دریا، دریا است.»

همه این کارهایی که انجام گرفته بسیار درخشان است. مایه خوشحالی و سپاس است که این بزرگان این کارها را انجام داده اند. اما «دریا، دریا است» و ذره ای اغراق نیست اگر بگویم شاهنامه دریاست.

اینجا احساس میهن دوستی و علاقه ملی نیست که ما از روی تعصب بگویم که شاهنامه دریاست، این را ماکه ایرانی هستیم تنها نمی گویم، بزرگانی در غرب، بزرگانی که روی شاهنامه کار کرده اند، کسانی مانند «نولدکه» و «وولف» آلمانی و بزرگان دیگری که در دویست سال اخیر کار کرده اند.

به هر حال از شاهنامه مسکو که یک نسخه مفصل نه جلدی از شاهنامه را آکادمی علوم شوروی سابق سال ها پیش منتشر کرد تا آمریکایی ها که چاپ اول نسخه شاهنامه استاد خالقی مطلق را منتشر کردند، می بینیم که سرتاسر کره زمین توجه شان به این امر معطوف بوده و هست.

البته در مرحله اول داستان سیلوش را در یک جلد کوچک چاپ پنگوئن منتشر کرده بود. ولی در این چند سال اخیر ایشان، متن کامل شاهنامه را ترجمه کرده و این متن در چندین قطع و چندین شکل در آمریکا و انگلستان به چاپ رسیده است.

همین جا در استرالیا، به تازگی به من خبر دادند که یک استاد موسیقی با یک ایرانی دارد قراری می‌گذارد و می‌خواهد که چندین بخش از بخش های داستانی شاهنامه را به صورتی که هم متن آن مطرح باشد و هم روی آن موسیقی ساخته شود، کار کند و حالا از بنده هم خواسته‌اند که در این زمینه سهم کوچکی داشته باشم.

در پاریس برنامه ای را بر پایه شاهنامه، ایرانیان و فرانسویان به کمک همدیگر روی صحنه آوردند، که الان فرصتی نیست جزئیات آنرا بیان کنم، ولی در تارنمای ایران شناخت که تارنمای دفتر من است، شرح آن اتفاقی که در پاریس افتاد را در زمان خودش نوشتم. حدود یک ماه یا یک ماه ونیم پیش بود.

خبرهای زیادی در این زمینه، پیوسته از کشورهای گوناگون دریافت می‌کنیم و اینچنین است که شاهنامه خوشبختانه حتی در میان مردم عادی در کشورهای غرب هم غریب نیست.

اگر بخواهید پیام شاهنامه را، حرف و سخن و جوهره شاهنامه را در بیتی از ابیات فردوسی تا حدودی خلاصه ببینید، آن بیت کدام است؟ دکتر دوستخواه: بله، شاهنامه کتاب حماسه ما ست و داستان های حماسی ملی ما، ولی درعین حال شاهنامه، گنجینه اندیشه و خرد هم هست و تنها کتابی است، در تاریخ فرهنگ بعد از اسلام ما، که آغاز آن، به جای اینکه با نام پادشاه وقت شروع شود با نام دانش و خرد آغاز می‌شود:

به نام خداوند جان و خرد

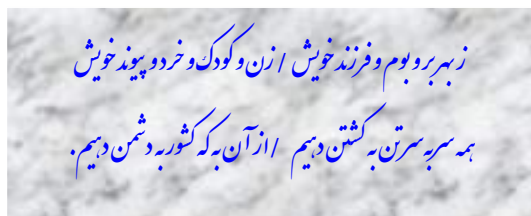
کزین برتر اندیشه برنگذرد

این درواقع پیام شاهنامه، جدا از همه ارزش های دیگر و اسطوره ها و داستان هایی است که در این گنجینه بزرگ جمع شده است. پیام شاهنامه، آزادی و دانش و خرد است.

این بزرگ‌ترین پیام است و به طور خلاصه می‌شود گفت شاهنامه بر بنیاد ستایش خرد، داد و مردمی و آزادی استوار شده است و سطر این اثر بزرگ پنجاه و چند هزار بیتی، چه در متن داستان ها و چه انجا که خود فردوسی سخنان را می‌افزاید به دنباله یا سر آغاز این داستان‌ها، شما تار و پود شاهنامه را با خرد و دانش و آزادی سرشته می‌بینید.

البته پیام درخشان و بزرگ اندیشه ور و فیلسوف باستانی ما زردشت را یعنی در سه واژه اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک خلاصه شده است، شاهنامه فردوسی به صورتی گسترده و سراسر، همان را در همه داستان ها و ماجراهایش متبلور کرده و بیان می‌کند

روز چهارشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۷



آیا شاهنامه به جز در میان ایرانیان، در میان سایر کشورهای فارسی‌زبان هم اهمیت خودش را حفظ کرده است؟ دکتر دوستخواه: فوق العاده. یکی از درخشان ترین نمونه‌هایش تاجیکستان کشور همزبان و هم فرهنگ ما است.

هم در تاجیکستان و هم در ازبکستان و بقیه جمهوری های آن نواحی، حتی کهن تر از شاهنامه یعنی اوستا را هم با دقت و علاقه می‌خوانند. دو چاپ از اوستایی که خود بنده گزارش کرده‌ام یکی در تاجیکستان و دیگری در ازبکستان انجام گرفت در همین سال های اخیر که به خط سیریلیک است.

در تاجیکستان می‌بینید که تندیس بسیار بزرگی از فردوسی نصب شده که بسیار زیباست. پیش از استقلال تاجیکستان آنجا پیکره لنین بود که یکی از شعرا در این باره گفت: «فردوسی شعر آفرین، استاده برجای لنین».

کتابخانه ملی تاجیکستان را هم به نام فردوسی نامگذاری کرده‌اند. در افغانستان هم همین طور است و توجه بسیاری دارند به شاهنامه.

می‌دانیم که در محافل آکادمیک در کشورهای جهان، شاهنامه شناخته شده است و قدر آن دانسته شده مانند مسکو و همینطور در آلمان یا سایر کشورهای انگلیسی زبان. اما لطفاً کمی با جزئیات بیشتر از اینکه در میان ملل غیر ایرانی چقدر شاهنامه رسوخ و نفوذ داشته است، توضیح دهید؟

دکتر دوستخواه البته جای کار که همواره هست و هیچ وقت کار تمام نمی‌شود. اما هم از سوی ایرانیان و هم از سوی دانشمندان و ادیبان غیر ایرانی که متعلق به کشورهای دیگر بودند، کارهای زیادی انجام گرفته است.

همین جا در استرالیا، به تازگی به من خبر دادند که یک استاد موسیقی با یک ایرانی دارد قراری می‌گذارد و می‌خواهد که چندین بخش از بخش های داستانی شاهنامه را به صورتی که هم متن آن مطرح باشد و هم روی آن موزیک ساخته شود، کار کند.

برای اینکه متوجه شویم تاکنون چه کارهایی انجام گرفته، یک کتاب کلیدی داریم که استاد ایرج افشار تالیف کرده اند بنام « کتاب شناسی فردوسی» و علاوه بر آنچه که به زبان فارسی و در داخل ایران هست، در این کتاب استاد ایرج افشار، فصلی هم دارد که کلیه کارهایی که در زمینه فردوسی و شاهنامه انجام گرفته و ترجمه هایی که شده به زبانهای گوناگون انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی و غیره و غیره... همه اینها را ایشان در این کتاب کلیدی بسیار مهم آورده‌اند.

اگر کسی بخواهد بداند که در مورد فردوسی و شاهنامه، در بیرون از چارچوب زبان فارسی و خارج از محدوده ایران چه کارهایی انجام گرفته، کتاب آقای ایرج افشار کلید بزرگی است.

افزون بر این، دیدیم که خود دانشمندان غربی، در همین سال های اخیر دیدیم، چه کارهای درخشانی در مورد شاهنامه کرده‌اند. در آمریکا چند نفر دانشمند شاخص در این زمینه کار کرده‌اند. یکی از این کارشناسان دیک دیویس است که اصلاً انگلیسی تبار است ولی الان استاد دانشگاه در آمریکا ست و شاهنامه را به طور کامل ترجمه کرده است.

فردوسی و اهمیت شاهنامه

محمدعلی فروغی

شاهنامه فردوسی هم از حیث کمیت هم از جهت کیفیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است، بلکه میتوان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است، و اگر من همیشه در راه احتیاط قدم نمی‌زدم، می‌گفتم که شاهنامه معظمترین یادگار ادبی نوع بشر است تاریخ ملی ایرانیان

نخستین منت بزرگی که فردوسی بر ما دارد احیا و ابقای تاریخ ملی ماست. هرچند جمع آوری این تاریخ را فردوسی نکرده و عمل او تنها این بوده است که کتابی را که پیش از او فراهم آمده بود بنظم آورده است ولیکن همین فقره کافیت که او را زنده کننده آثار گذشته ایرانیان بشمار آورد. چنانکه خود او این نکته را متوجه بوده و فرموده است: "عجم زنده کردم بدین پارسی" و پس از شماره اسامی بزرگانی که نام آنها را ثبت جریده روزگار ساخته می گوید

چون عیسی من این مردگان را تمام سراسر زنده کردم نام

ایرانی بی شاهنامه: چرخ چنبر

اگر فردوسی شاهنامه را نظم نکرده بود این روایات بحالت تاریخ بلعیمی (ترجمه و تلخیص تاریخ محمدبن جریرطبری) و نظایر آن در می‌آمد که از صد هزار نفر یک نفر آنها را نخوانده بلکه ندیده است، و شکی نیست در اینکه اگر سخن دلنشین فردوسی نبود، وسیله ابقای تاریخ ایران همانا منحصر بکتاب امثال مسعودی و حمزه بن حسن و ابوریحان میبود که همه بزبان عرب نوشته شده و اکثریت عظیم ایرانیها از فهم آن عاجزند. شاهنامه فردوسی از بدو امر نزد فارسی زبانان چنان دلچسب واقع شده که عموماً فریفته آن گردیده اند. هرکس خواندن میتواندست، شاهنامه را میخواند و کسی که خواندن نمیدانست در مجالس شاهنامه خوانی برای شنیدن و تمتع یافتن از آن حاضر میشد. کمتر ایرانی بود که آن داستانها را نداند و اشعار شاهنامه را از بر نخواند و رجال احیا شده فردوسی را شناسد. اگر این اوقات ازین قبیل مجالس نمی بینی و روایت آن اشعار را کمتر میشنوی، از آن است که شاید و بدبختیهای عصر اخیر محور زندگانی ما را بکلی منحرف ساخته و بقول معروف چرخ ما را چنبر کرده بود

وظیفه هر ایرانی

بعقیده من وظیفه هر ایرانی است که اولاً خود با شاهنامه مانوس شود، ثانیاً ابناء وطن را بموانست این کتاب ترغیب نماید و اسباب آن را فراهم آورد. مختصر، فردوسی قبالة و سند نجابت ملت ایران را تنظیم فرموده، و همین کلمه مرا بی نیاز میکند از اینکه در توضیح مطلب و پافشاری در اثبات مقام فردوسی از این جهت بطول کلام بپردازم وقایع تاریخی و اعتقاد به حقیقت

بی موقع نمیدانم که جواب این اعتراض را بدهم که: غالب روایاتی که فردوسی در شاهنامه نقل کرده، یا تمام عاری از حقیقت است یا مشوب بافسانه میباشد و درین صورت چگونه میتواند سند تاریخ ما محسوب شود؟ غافل نباید شد از اینکه مقصود از تاریخ چیست و فواید آن کدام

است. البته در هر رشته از تحقیقات و معلومات حقیقت باید وجهه و مقصود باشد و خلاف حقیقت مایه گمراهی است. اما در این مورد مخصوص، مطابق واقع بودن یا نبودن قضایا منظور نظر نیست. همه اقوام و ملل متمدن مبادی تاریخشان مجهول و آمیخته بافسانه است و هراندازه سابقه ورودشان بتمدن قدیمتر باشد این کیفیت در نزد آنها قویتر است، زیرا که در ازمنه باستانی تحریر و تدوین کتب و رسائل شایع و رایج نبود، و وقایع و سوانحی که بر مردم وارد میشد فقط در حافظه اشخاص نقش میگرفت و سینه به سینه از اسلاف باخلاف میرسید و ضعف حافظه یا قوت تخیل و غیرت و تعصب اشخاص، وقایع و قضایا را در ضمن انتقال روایات از متقدمین به متاخرین متبدل میساخت و کم کم بصورت افسانه در می آورد. خاصه اینکه طبایع مردم عموماً بر این است که در باره اشخاص یا اموری که در ذهن ایشان تاثیر عمیق می بخشد افسانه سرایی میکنند، و بسا که بحقیقت آن افسانه ها معتقد و نسبت بآنها متعصب می شوند

مایه اتحاد: یادگار گذشته

حاصل اینکه تاریخ باستانی کلیه اقوام و ملل بالضرورة افسانه مانند است. هر قومی برای اینکه میان افراد و دسته های مختلف او اتفاق و اتحاد وهمدردی و تعاون موجود باشد، جهت جامعه و مابه الاشتراک لازم دارد؛ و بهترین جهت جامعه در میان اقوام و ملل، اشتراک در یادگارهای گذشته است، اگر چه آن یادگارها حقیقت و واقعیت نداشته باشد. چه شرط اصلی آنست که مردم بحقیقت آنها معتقد باشند، و ایرانیان همواره معتقد بوده اند که پادشاهان عظیم الشان، مانند جمشید و فریدون و کیقباد و کیخسرو داشته و مردان نامی مانند کاوه و قارن و گیو و گودرز و رستم و اسفندیار میان ایشان بوده که جان و مال و عرض و ناموس اجدادشان را در مقابل دشمنان مشترک مانند ضحاک و افراسیاب و غیره محافظت نموده اند. به عبارت اخری، هر جماعتی که کاوه و رستم و گیو و بیژن و ایرج و منوچهر و کیخسرو و کیقباد و امثال آنان را از خود میدانستند، ایرانی محسوب بودند و این جهت جامعه، رشته اتصال و مایه اتحاد قومیت.



چو ایران نباشد، تن من مباد - چگونه از کیان میهن‌مان پاسداری کنیم؟

مهرداد ایران مهر

فراموشی سپرده شدن دشمنی‌های آشکار و پنهان کسانی و... هم باشی. و چنین است که رفته رفته پایه‌های هویت ملی سست گشته و به لرزه درخواهد آمد، چنین است که دیگر سنگ بر روی سنگ بند نشده و نیز دیری نخواهد پایید که مردم آن سامان در ناخودآگاه خویش، به دولت و دیوان بدبین گشته و از همه بدتر آنکه نسبت به سرنوشت کشورشان نیز بی تفاوت می‌گردند. و این درست همان آسیبی است که نیاکان‌مان همواره در تلاش بوده‌اند تا میهن‌مان را از گزندش به دور دارند. چراکه این خودباختگی و باج دادن به بیگانه، به مانند بیماری است که هر چه بیشتر در آن پیش روی، بیشتر آلوده‌اش گشته و ناخواسته در خوابی ژرف و مرگ آور فروخواهی رفت؛ تا آنجا که بیم آن می‌رود "مام میهن" چشم بر هم نهد و دیگر هرگز دیده از هم نگشاید. تا آنجا که تمامیت ارضی کشور بر باد فنا رفته و تباه گردد، و نیز تا آنجا که مردم کشورمان "هویت" خویش را از یاد برده و به بیگانگانی بی هویت بدل گردند (!)

پس به هوش باشیم و بیدار که با دست خویش آب در آسیاب دشمن نریخته و دچار داستان "الف را گفتن و تا ی رفتن" نگردیم! که اگر حتا اندکی اندیشه باج دادن نیز در سرمان بیفتد، بی گمان پاره‌های تن میهن هم چون گذشته‌های نه چندان دور، دوباره یک به یک از آغوش میهن جدا گشته و تباه خواهند گردید. اگرچه در اینجا با بازگفت و یادآوری اینهمه تلخ کامی، می‌بایست تا از کورسوی امیدی نیز بر تارک روزگار کنونی کشورمان یاد کنیم که ما آنرا به فال نیک گرفته‌ایم. چراکه چندی است سخنان نوید بخشی از گوشه و کنار به گوش می‌رسد. از آنگونه سخنرانی دکتر علی اکبر ولایتی در دی ماه سال گذشته که فرمودند: "صفویان با زنده کردن نام ایران توانستند تا دوباره هویت ملی را زنده کنند؛ وگرنه بدون نام ایران، همه آن چیزهای دیگر فرضیاتی بیش نخواهد بود". هم چنین حجة السلام والمسلمین راشد یزدی در سیما چنین گفتند: "کشورمان به مانند ظرفی است که همه چیزهای دیگر مظلوف‌هایی هستند در درون آن. پس اگر ظرف نباشد، مظلوفی هم نخواهد بود. ازین رو بر ماست که از میهن‌مان پاسداری کرده و کیان‌اش را پاس بداریم". حجة السلام والمسلمین احمد خاتمی نیز در خطبه‌های نماز جمعه چنین آوردند که: "اگر عرب‌ها صد تا بیانیه دیگر هم در دشمنی با ایران و نیز خلیج ال... نامیدن "خلیج همیشه فارس" و دست اندازی به جزایر ایرانی صادر کنند، باز هم خلیج فارس همان "خلیج فارس" خواهد بود و ایرانیان ذره‌ای از خاکشان را نیز به شما نخواهند داد". و سرانجام آنکه آیت‌الله علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه فرمودند: "بر پایه آیه‌های قرآن؛ نام دریاها سرخ، عمان و خلیج فارس هر سه "فارس" بوده و اگر که هر کس هم از آن بگذرد، ما طلبه‌ها نخواهیم گذاشت". و نیز سخنانی از این دست از سردار محسن رضایی و شیخ بزرگوار علی اکبر ناطق نوری درباره آران و بحرین اشغالی و هم چنین مهندس میر حسین موسوی که

بدان هنگام که "فردوسی بزرگ" از روستای باژ برخاست و چنین سرود که:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و برزده یک تن مباد

چه می‌خواسته تا بگوید؟ آیا حکیم توس می‌خواسته درین باره به ما هشدار دهد؟! و نیز آنکه آیا چه رازی درین چامه زیبا، اما تکان دهنده نهفته است که در درازای یک هزاره گذشته توانسته اینچنین فراخنای سینه ایرانیان را درنور دیده و در تن و جان‌شان رخنه کند؟ باری؛ این سروده سرنوشت ساز، آنچه را که نیاکانمان از گذشته‌های دور در نهاد خویش پرورده بودند، بر روان آیندگان دمیده و برای ما به یادگار نهاده است. این یادگار گرانبها همانا مهر به میهن گرامیمان "ایران" است و نیاکانمان درین باره به روشنی نشانمان داده اند "جان" کمترین چیزی است که می‌توان در برابر ارزشهای والایش فدا نمود.

پس بر ما خداوندگاران این کهن بوم است، یاد آنانی را گرامی بداریم که در درازنای روزگاران با پایمردی‌های خویش از کیان میهن‌مان پاسداری نمودند. همان کسانی که سبز آمدند و سرخ رفتند تا ایران، "ایران" بماند. همان دلاورانی که جان بر سر پیمان نهادند و جان دادند، اما پیمان خویش بر سر پاسداری از کیان میهن نشکستند. و چنین است که این سروده زیبا معنا میشود: "چو ایران نباشد، تن من مباد". اما بیاییم و ببینیم که امروزه ما برای این "میهن" چه کرده ایم؟! در برابر گستاخی‌ها و فرونی‌های دشمنان بدخواهی که چشمان ناپاکشان را برین خاک دوخته‌اند، چه واکنشی نشان داده ایم؟! آیا در برابر خون‌های بی‌شماری که در درازای این هزاره‌ها برین خاک پاک ریخته و بدین گونه ما را وامدار خویش ساخته، توانسته‌ایم که پاسخگو باشیم؟! "خلیج فارس" مان را خلیج ال... می‌نامند و ما

گرچه به نیکی می‌دانیم که مردم بزرگوار و آگاه ایران، هرگز نگذاشته اند و نخواهند گذاشت تا خدشه‌ای اگرچه نیز اندک به هویت ملی‌شان رسیده و لکه دار شود، و همواره با جان خویش از شرف و ناموس‌شان پاسداری نموده‌اند. پس نگرانی در کجاست؟ نگرانی از آنجا آغاز میشود که پژواک گامهای ناپاک میهمان ناخوانده‌ای با نام "سیاست" به گوش رسیده و پای به میان می‌گذارد. هنگامیکه این تحفه نامیمون پای در میدان می‌نهد، تا آنجا پیش می‌رود که شاید هم بتوان بر سر سربلندی ملتی نیز معامله کرد! و یا شاید که برای دستیابی به همدلی و همراهی دشمنان دیرینه سرزمینی، پاره‌ای از خاک آنرا بخشیده و یا پهنه و دریایی از آنرا بگذاری که "الفلان" بنامندش و خودت را به کوری بزنی!!! آری، هرگاه پرده سیاه سیاست آنهم از آنگونه وارونه‌اش (!) بر سرنوشت مردمی سایه افکند، آنگاه به جای اندیشه در چند و چون به دست آوردن سربلندی خویش، می‌آیی و "دست به راه، پا به راه" دشمنان سرزمین‌ات می‌شوی. پس اینجاست که دیگر می‌بایست تا چشم در راه تصمیم‌سازی (!) برای واگذاری جزیره‌ای، دگرگونی نام دریایی، به

را زمزمه می نمایند، در اندیشه فرو رفته و گفت که اینان را برای آنکه بترسانم و از آنها اطلاعات بگیرم، به اینجا آوردمشان. پس اکنون که اینان در برابر آتش گلوله، دست از جان شسته و میهن شان را نمی فروشند که هیچ، تازه اینچنین سروده ای نیز می خوانند؛ پس اینان را به همان دربندگاهشان بازگردانید، که چشمداشت بر میهن فروشی همچو ایرانی، اندیشه ای بیهوده است. ایران؛ خاکی نیست که به دست بیگانه بیفتد، حتا اگر جان فرزندان را بگیرند و خونشان را بریزند. بنابراین روشن است که تنها با آگاهی بر اهمیت پاسداری از خاک و فرهنگ و کیان میهن مان است که می توانیم سربلند باشیم. و با جانفشانی در راه آرمانهای یک ملت است که می توان سرفرازی و سربلندی را در جهان امروز فریاد نمود، نه با خود باختگی و از خود بیگانه شدن و به ساز دشمنان و بیگانگان رقصیدن (!). که اگر در دسته دوم باشیم، دیگر آن روز "ایران"ی نیز نخواهد بود و اینجاست که دل نگرانی های حکیم بزرگ توس در سرودن چامه "چو ایران نباشد، تن من مباد" روشن می گردد. پس بر ماست که با هوشیاری، در پی پاسداری از کیان میهن بوده و نیز اندیشه برپایی دوباره "ایران بزرگ" و یکپارچگی همه سرزمین های ایرانی تبار را که مَشّت کوبنده ای است بر دهان بدخواهان ایران، در سر پرورانیده و در راه پیدایشش بکوشیم.

یاد و نام دلاوران ایران زمین در هشت سال جنگ با اهریمنان را گرامی می داریم.



نامه سرکشاده

دکتر هوشنگ طالع

جناب آقای متکی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران
با درود

در خبرها آمده بود که جناب عالی در دیدار معاون نخست وزیر گابن، درباره ی سهم مسلم ۵۰ درصدی ایران در دریای مازندران فرموده اید :
در مذاکرات با آذربایجان و ترکمنستان در حال نهایی کردن محورهای این موضوع هستیم و زمانی که نهایی شد، به اطلاع مردم ایران می رسانم و همه در خواهند یافت که هرگز سهم ایران در این حد در دریای خزر {مازندران} نبوده است ... هم اکنون این سهم افزایش یافته و زمانی که مذاکراتمان با این دو کشور نهایی شد، اعلام می شود. (روزنامه قدس ۱۳۸۸/۲/۱۵ - رویه ۱۵)

جناب آقای متکی، همان گونه که می دانید، چشم پوشی از سهم ۵۰ درصدی ایران در دریای مازندران (برپایه ی قرارداد ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ میان دولت شاهنشاهی ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی)، در حکم تجزیه ی ایران است.

از سوی دیگر، نیک می دانید که تغییر عمده در مرزهای کشور بر پایه ی قانون اساسی جمهوری اسلامی، نیازمند رجوع به آرای عمومی است. از این رو، شما به عنوان وزیر دولت جمهوری اسلامی که موظف به رعایت اصول قانون اساسی هستید، حق ندارید در باره ی تمامیت ارضی ایران با دولت های دیگر گفت و گو و ایجاد تعهد فرمایید.

جناب آقای متکی، سرنوشت تجزیه ی کنندگان بحرین را فراموش نکنید. بااحترام

تهران - ۱۳۸۸/۲/۱۵

گفتند: "می بایست که از سربلندی مردم ایران نیز سخن گفت". و هم چنین برخی دیگر از سران نظام، که به راستی مایه دلگرمی است. و از همه آنها بالاتر سخنرانی رهبر ایران در جشن آغاز سال نو که همانند بنیانگذار فقید انقلاب، بارها و بارها نام واژه ی زیبای "ملت ایران" را به کار بردند. و همه اینها از آنروست که می بینیم تنها به درازای ۳۰ سال پس از کوبیدن "ملیت ایرانی"، اینک "تمامیت ارضی و هویت ملی" سرلوحه سخنان سران نظام قرار گرفته است. گرچه یاد آور می شویم که مهرورزی های (!) رییس دولت نهم با حکومت های دست نشانده عربی و نیز باج دادن های شیخ اصلاحات! در برابر جدایی خواهان مزدور انگلیس را نیز از دیده دور نداشته ایم. به هر روی در دو سده گذشته، آزمودیم که استعمارگران گوناگون به سرکردگی سرکرده شان انگلیس، چه ها که با ما و سرزمین مان نکردند. خاک میهن مان را تکه تکه نمودند و پاره های آنرا چون کفتار به نیش کشیده و از تن میهن جدا نمودند. آنگاه این پاره های جدا شده را که ناتوان گشته بودند، از هم دریده و تا جایی که توانستند خونشان را مکیده و هستی شان را به باد دادند. پس بیاییم و آزموده را باز نیازماییم، که از این نمونه ها بسیار داریم؛ از آنگونه افغانستان، عراق، بحرین، قفقاز، آسیای میانه، سرزمین های رود سند، آناتولی، کرانه های جنوبی خلیج فارس و ... که استعمار پیر با نیرنگ هایی ویژه ی خویش (!)، این پاره های تن ایران را یک به یک از آغوش میهن جدا نموده و با دگرگون ساختن زبان، خط، باورها و سرانجام تلاش برای دگرگونی فرهنگ ایرانی آنان، آن سرزمین های ایرانی تبار را کشورهای مستقل (!) نامیده و به خیال خام خویش دیواری ابدی و بلند میان آنان و خاستگاهشان "ایران" کشیده است. اگرچه نیک می دانیم که این خیال باطل و این پندار اهریمنی دیری نخواهد پایید و با بیداری دوباره فرزندان ایران، این پاره ها دوباره به خاک میهن پیوسته و به کوری چشم دشمنان، آرمان بلند "ایران بزرگ" دگرباره رخ خواهد نمود.

همیشه سرفراز ایران من / همیشه دفر از ایران من

خدا خوش به دشمن نمی دهم / خداگر بگیرد جان از تن من

این دشمنان ایران و ایرانی اگر که اندکی خرد داشته و به گذشته بنگرند، خواهند دید که رومیان پس از شکست های بسیار از ایرانیان، در اندک پیروزیهای گذرای که به آن دست یافته بودند، در برخورد با سربازان در بند شده ایرانی تا جایی پیش رفتند که سرانجام به جان آمدند و از دیدن آن همه میهن پرستی و جانفشانی ایرانیان در شگفت مانده و به فریاد آمدند. اگر دشمنان ایران خود را به کوری نزنند، خواهند دید آن هنگامی را که چهار خلبان ایرانی دربند عراقی ها، زمزمه و نجواهایشان در برابر جوخه آتش، فرمانده بعثی را که البته امروزه "برادران ... عرب !" نامیده می شوند، به خود آورده و آن عراقی از ترزبان (مترجم) اش پرسید که اینها چه می گویند؟ پس آنگاه که دانست این دلاوران سینه هاشان را در برابر گلوله دشمن سپر نموده و چامه ی

زیبای: هم سرب سرتن به کشتن دیم / از آن بکه مین به دشمن دیم

بحرین و مسأله‌ی بحرین

دکتر هوشنگ طالع

تارنمای تابناک که به نسبت تارنماهایی که به گونه‌ای وابسته‌ی نظام هستند بیشتر به موضوعات ملی گرایش دارد چندی پیش (۱۲ آبان ۱۳۸۶)، درباره‌ی تجزیه‌ی بحرین گزارش ارزش‌مندی را منتشر کرد به نام «خداحافظ استان چهاردهم» (نقش انگلیس در جدا شدن بحرین از ایران). شوربختانه در این گزارش که نام نویسنده‌اش آشکار نیست درباره‌ی استیضاح دولت وقت - هویدا - بر دست گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، ادعایی به نقل از ایرج پزشک‌زاد نقل شده که ناراست است. درباره‌ی این ادعا (فرمایشی بودن استیضاح) از دکتر هوشنگ طالع که خود آن زمان در گروه پنج‌نفره‌ی پارلمانی حزب پان‌ایرانیست بوده‌اند خواستیم تا توضیحی را ارایه دهند. ایشان پذیرفتند و با وجود مشغولیت‌هایی که دارند، توضیحی را برای‌مان فرستادند که تقدیم‌تان می‌کنیم.

گفتنی است از میان پنج نفر یادشده، چندی پس از استیضاح، یکی از آنان به دلیل همراهی با دیگر نمایندگان مجلس که پیرو بی‌چون‌وچرای خواست‌های دربار بودند از حزب اخراج شد. هم‌چنین جلو فعالیت‌های انتخاباتی خود حزب نیز برای دوره‌ی پسین مجلس شورای ملی گرفته شد.

تاریخ تجزیه‌ی بحرین یکی از ننگ‌آورترین تجزیه‌های تاریخ ایران‌زمین است که نه تنها بدون جنگ، بلکه بدون کوچک‌ترین واکنشی از سوی دولت و حکومت وقت به وقوع پیوست و حتا فراتر از آن، دولت ایران نخستین دولتی بود که استقلال بحرین را به شیخ غاصبش تبریک گفت...

ماه‌نامه‌ی الکترونیکی دیده‌بان

چندی پیش ماه‌نامه الکترونیکی "دوران" به نقل از تارنمای [دیدارگاه] تابناک (www.tabnak.ir/pages/?cid=1036) نوشته‌ای درباره بحرین زیر نام "خداحافظ استان چهاردهم، نقش انگلیس در جدا شدن بحرین از ایران" منتشر کرد. این نوشته با برداشت از نوشته‌ی آقای ناصر انقطاع تهیه شده بود. از سوی دیگر، آقای ناصر انقطاع مدعی هستند که مطلب را از قول آقای ایرج پزشک‌زاد نقل کرده‌اند که البته همه این گفته‌ها و نقل قول‌ها، سراسر ناراست هستند. از سوی دیگر این مطلب از قول آقای ایرج پزشک‌زاد، به چند گونه نقل شده است که هیچ کدام راست نیست. در شهریور ماه ۱۳۸۲ در جزوه‌ای به نام "حقایق درباره ماجرای جدایی بحرین" که روی سخن با آقای ناصر انقطاع بود، به فراگشت مسأله بحرین که منجر به استیضاح گروه پارلمانی پان‌ایرانیست شد، به گستردگی اشاره گردیده است.^۱

نخست باید یادآور شوم که [...] این جانب از سال ۱۳۶۵ هیچ‌گونه هم‌کاری تشکیلاتی و هم‌سویی سیاسی با آقای محسن پزشک‌پور ندارم. [...] آقای ایرج پزشک‌زاد در مقاله‌ای زیر عنوان "درباره‌ی شاه و من" در شماره‌ی ۱۷۵ هفته‌نامه‌ی نیمروز (چاپ لندن - روز جمعه ۱۶ مرداد ۱۳۷۱ - رویه ۱۷) مطلبی نوشت مبنی بر این که هنگام طرح مسأله بحرین در مجلس شورای ملی، نطق تند محسن پزشک‌پور (سخن گوی

گروه پارلمانی پان‌ایرانیست) علیه خط مشی دولت درباره‌ی بحرین و نیز استیضاح پان‌ایرانیست‌ها در همین مورد، توصیه‌ی مقام‌های انگلیسی بوده و متن آن در وزارت امور خارجه تهیه شده بود و یک ساعت پیش از جلسه مجلس به دست او داده شده بود.

از سوی دیگر در نقل قول از آقای ایرج پزشک‌زاد، آقای ناصر انقطاع نوشته‌اند که ایشان از میان شکاف در اتاقی آقای قائم‌مقام وزارت امور خارجه، در حالی که شخصی در میان در حایل بوده است، توانسته بودند پنج نفر را ببینند که در حال دیکته کردن متن سخن‌رانی بوده‌اند؟! البته پرسش این‌جاست که ابعاد آن "در" چه قدر بود که از "لای" آن در حالی که شخصی هم در میان حایل بود، ایشان توانسته بودند پنج نفر را ببینند؟! به راستی "در" چنان عظیم بود که از لای آن با وجود حایل بودن یک نفر، امکان دیدن پنج نفر وجود داشت و یا این که آقای پزشک‌زاد در نقش "گالیور" بود در سفر به سرزمین آدم کوچولوها؟!۳

در برابر این ادعای ناراست آقای ایرج پزشک‌زاد، آقای رضا قاسمی که در آن زمان، مسؤول وقت اداره‌ی نهم سیاسی بود، در شماره ۱۸۳ هفته‌نامه‌ی نیمروز (چاپ لندن - روز جمعه سوم مهر ماه ۱۳۷۱ - رویه ۱۸)، نوشت:

به عرض پزشک‌زاد عزیز، خلاف رسانده‌اند

... بنده تا حدودی در جریان مذاکرات و اقدامات مربوط به حل مسأله بحرین بوده و در کمیسیونی که هر روز برای تدارک مقدمات امر و بررسی جنبه‌های عملی و قانونی و اجرایی قضیه در دفتر آقای زاهدی، وزیر خارجه وقت، با حضور گروهی از مقامات مسؤول وزارت‌خانه و آقای امیرخسرو افشار، سفیر وقت ایران در لندن، و مشاوران حقوقی تشکیل می‌شد، شرکت داشتم و تمام صورت جلسات این کمیسیون که روزانه به نظر پادشاه فقید می‌رسید، توسط این‌جانب تهیه می‌شد. آقای اصفهانی، مدیر هفته‌نامه نیمروز، تلفنی نظر مرا در مورد صحت یا سقم مطلب مورد ادعای آقای پزشک‌زاد جویا شدند و خواستند که توضیحات تلفنی را، روی کاغذ بیاورم تا به آگاهی خوانندگان نیمروز نیز برسد.

بنده هرچند میل ندارم در مقوله‌ای وارد شوم که بحث و جدل درباره‌ی آن، تأثیری در اساس مسأله که امری مختومه است ندارد و نیز راغب نیستم با دوست و هم‌قطار عزیزی که مورد علاقه‌ی بنده است مقابله و مناقشه کنم، ولی از آن‌جا که اصرار و ابرام مدیر نیمروز را در روشن ساختن حقیقت امر از جهت تنویر افکار عمومی موجه و منطقی می‌دانم، آگاهی خود را در این زمینه به اطلاع خوانندگان گرامی نیمروز می‌رسانم:

۱- همان گونه که قبلاً اشاره شد، تمام جنبه‌های عملی و اجرایی و آیین کار درمورد حل مسأله بحرین در کمیسیون خاصی که هر روز در دفتر وزیر خارجه وقت تشکیل می‌شد و بنده هم در آن شرکت داشتم، مورد بررسی و مذاقه قرار می‌گرفت و هیچ کاری در ارتباط با مسأله‌ی بحرین، جز از مسیر این کمیسیون انجام نمی‌گرفت و مسلماً، اگر قرار بود موجبات این صحنه‌سازی نیز در وزارت امور خارجه تدارک شود، از اعضای این کمیسیون پوشیده نمی‌ماند. در حالی که مطلقاً چنین موضوعی در کمیسیون بحرین که حدود دو ماه مرتباً تشکیل می‌شد و جزئیات موضوع را مورد بررسی قرار می‌داد، مطرح نشد.

توصیه کرده باشد، منتفی است. زیرا در آن صورت دلیلی برای عصبانیت شاه از جریان مجلس و اظهارات پزشک‌پور (به نحوی که مرحوم علم در یادداشت‌های خود آورده است) وجود نمی‌داشت.

۵- همان‌طور که یکی از خوانندگان نیمروز در شماره ۱۸۰ به درستی متذکر شده بود پزشک‌پور آدم مورد اطمینانی نبود که دولت با وی چنین قرار و مداری بگذارد و او را، بازیگر این صحنه قرار دهد. برای انجام این مقصود، افراد مطیع و مورد اعتماد در میان مجلسیان کم نبود که بتوانند مأمور اجرای این برنامه قرار گیرند...

اما درباره استیضاح گروه پارلمانی پان‌ایرانیست در مسأله بحرین، باید گفته شود که ۴:

ضمن بحث پیرامون استیضاح [در گروه پارلمانی پان‌ایرانیست]، به مسأله "رأی اعتماد" هم توجه شد. گروه پارلمانی به این نتیجه رسید که بر پایه‌ی اصول جاری، دولت هر موقع که اراده کند می‌تواند از مجلس شورای ملی تقاضای رأی اعتماد نماید. افزون بر آن، حزب ایران نوین در مجلس دارای اکثریت قاطع می‌باشد. بنابراین دولت از رأی قاطع اکثریت [نمایندگان] برخوردار می‌باشد.

چنان که در جریان رأی‌گیری نسبت به گزارش دولت در جلسه‌ی روز بیست و چهارم اردی‌بهشت ماه ۱۳۴۹ از ۱۸۱ نماینده‌ی حاضر در جلسه، تعداد ۱۷۸ نفر به گزارش مربوط به اقدام‌های دولت و قطع‌نامه‌ی شورای امنیت که در حقیقت پذیرش جدایی بحرین از ایران بود، رأی موافق دادند. البته به یاد داشته باشیم که از کودتای ۲۸ مرداد به این سو، هیچ دولتی از سوی نمایندگان مجلس شورای ملی، استیضاح نشده بود.

از سوی دیگر، استیضاح نمایندگان پان‌ایرانیست درباره‌ی بحرین، بازتاب بسیار اندکی در روزنامه‌های صبح و عصر کشور داشت و دولت کوشید تا از بازتاب آن تا حد امکان جلوگیری کند. در این باره آقای دکتر ناصرالدین پروین به این‌جانب نوشت ۵:

فردای استیضاح، دوستم بهروز بهزادی که آن موقع دبیر حوادث روزنامه‌ی اطلاعات بود، به دفتر من در کشتی‌رانی ملی آریا آمد تا با هم جای بخوریم (ایشان اینک سردبیر روزنامه‌ی اعتماد است). ضمن صحبت گفت که از طرف ساواک دستور اکید داده بودند که استیضاح اصلاً مورد اشاره قرار نگیرد؛ اما چون سر و صدایی در بیرون از کشور کرده بود (پس از سال‌ها که در ایران از استیضاح خبری نبود)، اطلاع دادند که به کوتاهی هر چه تمام‌تر از آن یاد کنید. بدین ترتیب، در صفحه‌ی نخست تیتیر کوچکی در کادر آوردند و در یکی از صفحه‌های پسین، در یک پاراگراف کوچک از آن استیضاح یاد کردند.

چندی بعد، در یک میهمانی، سپهبد اسدالله صنیعی، وزیر جنگ سابق را که اینک وزیر تولیدات کشاورزی شده بود، دیدم و در مورد بحرین، یقه اش را گرفتم و موضوع استیضاح و مسؤولیت گروهی وزیران را با پرخاش عنوان کردم. با خون‌سردی گفت:

یک حزب سیاسی نباید دچار احساسات شود و با آینده خودش بازی کند. من هم در مقابل اوامر اعلی‌حضرت مسؤولیتی ندارم. هم‌چنین آقای رضا قاسمی در دیدار با آقای دکتر ناصرالدین پروین به

۲- در مدتی نزدیک به ۸ سال (از اوایل سال ۱۳۴۸ تا آخر مهرماه ۱۳۵۵) که بنده در تهران مأمور خدمت در ادارات نهم و اول سیاسی (ادارات مسؤول کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس و جزیره‌ی العرب) بودم، معمولاً تهیه متن نطق‌های وزارت خارجه وقت و اطلاعیه‌های رسمی وزارت خارجه در ارتباط با کشورهای حوزه‌ی مسؤولیت این دو اداره، به عهده من محول می‌شد و حتی یک بار شادروان دکتر خلعتبری مرا به دفتر خود فراخواند و از قول تیمسار ارتشبد جم اظهار داشت که حل مسأله‌ی بحرین و شناسایی استقلال آن از سوی دولت ایران در ارتشیان تأثیر نامطلوبی گذاشته و اعلی‌حضرت دستور داده‌اند که وزارت خارجه شرح جامعی حاوی علل و موجبات سیاستی که دولت در این مورد اتخاذ کرده است، تهیه کند تا در فرمان عمومی ارتش درج شود و به آگاهی ارتشیان برسد.

بنده نیز بلافاصله شرح مفصلی در توجیه سیاست دولت در قبال مسأله‌ی بحرین تهیه کردم و پس از تصویب وزیر، در اختیار زنده‌یاد سپهبد سعادت‌مند (که آن موقع سرلشگر و رئیس روابط عمومی ستاد ارتش بود و عصر آن روز برای همین امر در دفتر بنده حضور یافته بود) گذاردم ۳.

با این ترتیب، اگر قرار بود نطقی از سوی وزارت خارجه برای یکی از نمایندگان مجلس (حتی در جهت مخالفت با طرح دولت) تهیه شود، چون مربوط به مسأله‌ی بحرین بود، بنده از آن بی اطلاع نمی‌ماندم و دستی در تهیه آن می‌داشتم، یا حداقل در کمیسیونی که آقای پزشک‌زاد به آن اشاره کرده اند، شرکت می‌کردم.

۳- روزی که محسن پزشک‌پور آن نطق کذابی را در مجلس ایراد نمود، شادروان دکتر خلعتبری که در آن هنگام قائم‌مقام وزیر امور خارجه بود (و به خلاف نظر آقای پزشک‌زاد ایشان به جای وزیر خارجه در مجلس شرکت کرده بود) مرا همراه خود برد و بنده با کیفی حاوی پرونده امر و مدارک و نقشه‌ها در لژ مطبوعات نشسته بودم که اگر مرحوم خلعتبری به سندی نیازمند باشد در اختیارش قرار دهم. پس از اتمام اظهارات پزشک‌پور که با بی تفاوتی نمایندگان مواجه شد و مجلس گزارش دولت را تصویب نمود، در اتومبیل قائم‌مقام وزیر به اداره برگشتیم. شادروان خلعتبری از اظهارات پزشک‌پور سخت برآشفته بود و می‌گفت:

بعضی‌ها هنوز در رؤیای زندگی می‌کنند و از درک حقایق دنیا غافلند... این آقا چقدر از مرحله پرت است... خوب اگر قرار است ادعای کهنه را نگه داریم چرا هدفه شهر قفقاز را از روس‌ها ادعا نکنیم! اگر بنابر آن چه دوست عزیزمان مرقوم داشته‌اند، وزارت خارجه نطق پزشک‌پور را تهیه کرده بود، شگفتی و برآشفستگی قائم‌مقام وزیر موردی پیدا نمی‌کرد.

۴- فرض این که سایر دستگاه‌ها (مثلاً ساواک یا وزارت اطلاعات) نطق کذابی را تهیه کرده و به دست پزشک‌پور داده باشد، نیز کاملاً منتفی است. زیرا در زمان وزارت اردشیر زاهدی، هیچ سازمانی جرأت و تاب مداخله در کارهای مربوط به وزارت خارجه را نداشت و در عین حال، او آدمی نبود که بنشیند و سفیر انگلیس به او توصیه کند که چنین و چنان کنید.

هم‌چنین فرض این که سفیر انگلیس بدون مراجعه به وزارت خارجه، مستقیماً با شاه فقید تماس گرفته و به ایشان این خیمه‌شب‌بازی را

ایشان گفته است ۶:

تمام قضیه، ناشی از دروغ‌پردازی ناصرانقطاع است و در دیداربا من [رضا قاسمی]، پزشک‌زاد مطلب را به گونه‌ای که انقطاع مدعی است، تکذیب کرده [است]. هم چنان که در "جزوه حقایق درباره‌ی ماجرای جدایی بحرین" خطاب به آقای ناصر انقطاع نوشتیم:

بازگو کردن، خاطره‌ی تلخ تجزیه‌ی بحرین، برای هرکس که به این سرزمین، تاریخ و ملت ایران بستگی ژرف دارد، درد آور است. برای عاشقان این سرزمین، ادای وظیفه، واجب است و مهم، به فحوای گفته‌ی حافظ شیراز در راه این "کعبه‌ی مقدس، از سرزنش‌های "خارهای مغیلان" نباید غم خورد

وفا کنیم و ملامت کنیم و خوش باشیم/که در طریقت ما کافرست رنجیدن
در پایان باید به این نکته نیز اشاره شود که سخن‌رانی سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست در روز ۹ فروردین ۱۳۴۹ درباره‌ی بحرین که مورد بحث آقای ناصر انقطاع است که مدعی‌اند آن را از آقای ایرج پزشک‌زاد شنیده‌اند، باید گفته شود که متن آن سخن‌رانی وسیله‌ی کار گروهی مرکب از آقایان دکتر محمدرضا عاملی تهرانی و دکتر هوشنگ طالع که از سوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست مأمور این کار شده بود، آماده گردید و سپس با توجه به نظرهای دیگر اعضای گروه پارلمانی، از سوی آقای دکترعاملی تلفیق شد و خطابه تلفیقی، با اندک تغییرات عبارتی، تصویب شد. ۷. آن متن تصویب‌شده از سوی سخن‌گوی گروهی پارلمانی پان‌ایرانیست خوانده شد. [...]

بدین‌سان، امید است که با این روشن‌گری و به ویژه مقاله‌ی جناب آقای رضا قاسمی و دیگر اسنادی که ارایه شد، بحث پیرامون گفته‌های آقای ناصر انقطاع، از قول آقای ایرج پزشک‌زاد و...، پایان یابد.

پانویس‌ها:

۱- حقایق درباره‌ی ماجرای جدایی بحرین، هوشنگ طالع، انتشارات آرمان‌خواه، تهران - شهریور ۱۳۸۲

۲- تاریخچه‌ی مکتب پان‌ایرانیسم، دکتر هوشنگ طالع، انتشارات سمرقند، تهران - تابستان ۱۳۸۱

۳- پس از گذشت ۲۵ سال، تیمسار بازنشسته ارتشبد فریدون جم، رییس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده، نه تنها خود را نسبت به مساله بی‌اطلاع نشان می‌دهد، بلکه می‌نویسد: من، هیچ خاطره‌ای از آن ندارم و تا امروز هم نمی‌دانستم و به علاوه وظیفه‌ی ستاد بزرگ ارتشتاران نبوده است که چنین جزوه‌ای را منتشر کند... (فصل‌نامه ره‌آورد، چاپ آمریکا، شماره ۴۰، ص ۲۴۱). البته نباید از یاد ببریم که این جزوه، ننگ ارتش بود که با برخورد سخت بسیاری از درجه‌داران و افسران جوان روبه‌رو شد (برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به: تاریخ تجزیه ایران، دفتر دوم، تجزیه‌ی بحرین، دکتر هوشنگ طالع، انتشارات سمرقند، تهران - ۱۳۸۶، رویه‌های ۱۹۳-۱۸۸).

۴- تاریخ تجزیه‌ی ایران، دفتر دوم، حقایق درباره‌ی ماجرای جدایی بحرین، رویه‌ی ۱۱

۵- تجزیه بحرین، رویه ۱۷۲

۶- رایان‌پیک (ایمیل) دکتر ناصرالدین پروین به نویسنده

۷- همان

۸- حقایق درباره‌ی ماجرای جدایی بحرین، رویه ۵-۴ / تجزیه‌ی بحرین، رویه‌ی ۱۷۱-۱۷۰

جایگاه نام خلیج فارس در تاریخ

رضا نیکپور

کارشناس تاریخ و دبیر دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران

آنچه در پی می‌آید، بررسی اجمالی در باب توطئه‌ای است که در این برهه حساس زمانی، برای دگرگونی نام خلیج فارس وجود دارد. اما فارغ از اینکه ما ایرانی هستیم و معتقدیم چنان که در درازای تاریخ نوشته‌اند و خوانده‌ایم که این منطقه را خلیج فارس بنامیم، واقعیت‌های تاریخی به ما چه می‌گویند؟

بنا به گواه مکتوبات جغرافیدانان و مورخین باستان، از هزاره‌های قبل و نیز بر طبق تقسیم‌بندی‌های یونان قدیم، یکی از اولین و قدیمی‌ترین دریاهای بزرگ جهان که بشر گذشته آنرا شناخت، خلیج پارس است و این عنوان از پس گذشته‌های دور، اساس کار دانشمندان در نام‌گذاریها قرار گرفت. نام آورانی چون تالس (۵۴۶-۶۴۰ ق.م)، فیثاغورس (۶۰۸-۵۰۹ ق.م)، هرودوت (۴۸۶-۴۲۰ ق.م)، کتزیاس (۴۴۵-۳۸۰ ق.م)، گزنفون (۴۳۰-۳۵۲ ق.م) تا استرابو- که غربیها او را پدر جغرافیا می‌دانند و مقارن ظهور حضرت مسیح میزیسته- همگی بر این نام‌گذاری اتفاق نظر دارند. بطلمیوس که در قرن دوم میلادی میزیسته در کتاب بزرگ و مهم خود در مورد علم جغرافیا به زبان لاتین، صراحتاً این دریا را پرسیکوس سینوس یا خلیج فارس می‌نامد. از اینها گذشته، در منابع ایرانی دوره باستان نیز همواره این نام آشنا به چشم می‌خورد. برای مثال، در کتیبه معروف داریوش، شاه هخامنشی که پس از تسخیر مصر در سده ۵ قبل از میلاد نگارش یافته و در کرانه‌های رود نیل قرار گرفت و در آن صدور حفر ترعه سوئز فرمان داده شده است، این منطقه آبی، دریای پارس یا پارسه خوانده شده است.

آشنایی اعراب پیش از اسلام با این منطقه به دوره اردشیر ساسانی و لشگرکشی او به یمن برای سرکوب حبشیان بر می‌گردد. در دوران اسلامی، شماری دست به ثبت و ضبط کتب و نوشتن سفرنامه‌های با ارزش تاریخی نمودند که خود از منابع مهم تاریخ ایران پس از اسلام به حساب می‌آیند. آنان نیز همواره از نام خلیج فارس یاد کرده‌اند. بزرگانی چون ابن‌الفقیه در کتاب مختصر البلدان، ابن‌خردادبه در کتاب المسالك و الممالك و مسعودی در مروج الذهب این حقیقت آشکار را ندیده نگرفتند. در تائید این موضوع می‌توان به نامهای زیادی اشاره کرد چون: ابن حوقل، ابوریحان، یعقوبی، بلعمی، دینوری، ابن اثیر، استخری، مقدسی و یاقوت حموی.

در عصر مغولان و ایلخانان نیز که حاکمیت آنان سبب تغییرات کمی و کیفی بسیاری در فلات ایران گردید، این نام کماکان دست نخورده باقی مانده، مورد استفاده قرار گرفت و صاحب‌نظران هم عصر و پس از آنان نیز چون محمد بن قزوینی و حمد اله مستوفی و بسیاری دیگر این نام را در جای صحیح خود بکار بردند.

در دوره صفوی و رونق حضور شرق‌شناسان غربی و مورخین و مستشاران آنان در ایران، روال همانگونه بود و فقط نام خلیج فارس به چشم می‌خورد. مثلاً در زمان حضور پرتغالیها در خلیج فارس بود که پادشاه پرتغال را امپراطور پرتغال، آفریقا و پارس می‌نامیدند. پس از آنان

کشورهای اسلامی همسایه ما هستند، در باطن جاده صاف کن اهداف کشورهای سلطه گر جهان شده‌اند. قدرتهایی که نه برای اسلامیت ارزشی قائلند و نه علاقه‌ای به ایرانیت دارند و برای رسیدن منافع خود فقط به دنبال ایجاد تفرقه و اختلاف بین کشورهای همسایه در خلیج فارس می‌باشند. چرا که ارزش این منطقه حساس و ژئوپلیتیک را در جهان خوب می‌دانند، ارزشهای مادی و معنوی که به عنوان نمونه به چندی از آن می‌توان اشاره کرد:

خود نام خلیج فارس به تنهایی حقانیت و ادعاهای واهی برخی کشورهای عربی را زیر سؤال می‌برد. خلیج فارس از قرن‌ها قبل از پیدا شدن نفت از نظر جغرافیایی بسیار با ارزش بوده، این منطقه به گونه‌ای کلیدی محل تلاقی و پیوند سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا محسوب می‌شده و همواره از گذشته‌های دور محل صدور و معامله کالاهای تجاری بوده است و به مرور پس از پیدا شدن نفت و در آمد سرشار کشورهای عربی، خود به منطقه‌ای مناسب به عنوان بازار تجهیزات نظامی بدل گردید. همچنین فراموش نکنیم در دوران که هند مستعمره انگلیس بود، خلیج فارس چه محل مهم و پر مناقشه‌ای محسوب می‌شد. هم اکنون نیز ذخایر نفت و گاز این منطقه بیش از نیمی از کل ذخایر جهان را تشکیل می‌دهد و اعتبار اقتصادی این منطقه برای جهانیان ناگفته پیداست.

بررسی ذخایر نفت و گاز در کشورمان نیز حاکی از آن است که منابع موجود و تازه یافت شده حوزه دریای مازندران (خرزر) هم نمی‌تواند رقیبی برای منابع خلیج فارس محسوب شود. پس با مرور این شواهد و نیز بررسی اهمیت ذکر شده در مورد خلیج فارس می‌توان نتیجه گرفت که اهدافی پنهان شاید از یک ادعای تغییر نام کوچک آغاز گردد ولی توطئه‌ای دراز مدت را در پی داشته باشد و می‌توان به مرور جزایر سه گانه و تمامیت ارضی کشورمان را هدف قرار دهد. لذا سخت‌گیری در مورد حفظ نام خلیج فارس نباید امری ساده و احساسی پنداشته شود و از همان ابتدا باید جلوی خطی بزرگتر را گرفت. شایسته است سران و عالی‌مقامان کشورمان که حسن نیت خود را در دفاع ۸ ساله از تمامیت ارضی ایران اسلامی به جهانیان نشان داده‌اند و بر سر وجبی از خاک کشور مصالحه نکرده‌اند، این بار نیز با آگاهی از دارا بودن پشتوانه عظیم مردمی از هر دسته و گروه و قشر و طبقه‌ای، قاطعانه جلو این روند را بگیرند و این توطئه تجزیه طلبانه را خنثی نمایند.

بَن‌نوشت‌ها:

- مسکویه (نشریه تخصص دانشگاه آزاد اسلامی شهرری)، پیش شماره اول، زمستان ۱۳۸۴، ص ۸۶
- پارسه (هفته نامه سازمان میراث فرهنگی)، سال سوم، شماره ۱۵۳، مرداد ۱۳۸۷، ص ۵



نیز شاهد حضور هلندیها، فرانسویان، بلژیکیها و انگلیسها هستیم که تمام ایشان در قراردادهای مختلفی که بسته می‌شد- چه ما بین خود و چه با دولت ایران- هرگز جسارت تغییر نام خلیج فارس را به نفع هیچ کشور و قدرتی نداشتند. جالب اینکه حتی کشورهای عربی هم چون عربستان، کویت و عمان در عقد تفاهم نامه‌های فی ما بین به زبان عربی یا بیگانه، همچنان به رعایت استفاده از نام خلیج فارس مقید بودند. نیز همه سازمانهای جهانی منجمله سازمان ملل متحد از همان بدو تاسیس از این نام استفاده نمودند. تلاشی که سید نفیسی در بازیابی نام خلیج فارس در ۱۹ زبان زنده دنیا نمود، خود گواهی بر این مدعاست. نامهایی چون: گلفوپرسیکو در زبان اسپانیولی، پرتقالی و ایتالیایی، پروشاون در زبان ژاپنی، پریزشه گلف در زبان هلندی و پرسیدسکی زالیو در زبان روسی از آن جمله‌اند.

این سنت در عصر حاضر نیز توسط اندیشمندان و نویسندگان واقع‌گرای عرب نیز همچنان رعایت شده، از آن جمله می‌توان از محققینی بزرگ چون جرجی زیدان و فیلیپ حتی نام برد که در جای جای صفحات کتابشان، هر جا که به نام این منطقه رسیدند، از آن به عنوان خلیج فارس یاد کرده‌اند.

در طول تاریخ به تعداد اندکی عنوان و نام‌های منطقه ای بر می‌خوریم که علیرغم گذشت زمان طولانی و وجود تنشها و تغییرات، این چنین بدون تغییر پا بر جامانده باشند. لذا حفظ این نام گذاری علاوه بر اینکه متضمن هویت ما در طول تاریخ است، همانند حفظ میراثی باستانی با ارزش می‌باشد و بدلالی که در انتها ذکر خواهد شد، برای کل بشریت و جهان دارای ارزش و اهمیت است و هر گونه تغییر و دست بردن حتی در عنوان و نام آن، مخدوش کردن واقعیت‌های تاریخی و تهدیدی برای تمامیت ارضی کشورمان محسوب می‌شود.

پس چگونه است که این اواخر، مبحثی جدید گشوده شده است که عمر آن به چند دهه نیز نمی‌رسد و اینچنین به آن دامن زده می‌شود و آن نامیدن خلیج فارس به نام معجول خلیج عربی است؟ آیا این نام واقعیت تاریخی دارد؟ در جواب باید گفت: آری، عنوان خلیج العربی ریشه در تاریخ دارد، اما نه آن گونه که عنوان می‌شود و در این تحریف و جایگزینی هوشمندانه، هدفی بزرگ نهفته است. خلیج عربی نام منطقه‌ای است میان سراسر مرز غربی عربستان و مرز شمال شرقی حبشه و مشرق سودان و مصر (بین باب المندب و تنگه سوئز) به موازات خلیج فارس و آن دریایی است که امروزه آن را دریای سرخ یا بحر احمر می‌نامند، این محل در برخی منابع تاریخی خلیج عربی خوانده می‌شد. از دانشمندان بنام قدیم که صراحتاً در کتب جغرافیا و تواریخ خویش از این نام برای محل فوق استفاده کرده‌اند می‌توان به هکاتایوس ملطی، هرودوت، اراتوس، تنوس و بطلمیوس اشاره کرد. پس این نام گذاری خود قدمتی کهن دارد. حال اگر امروزه اعراب نمی‌خواهند این منطقه را دریای احمر بنامند و به دنبال واژه پر آوازه خلیج عربی هستند می‌توانند به گذشته خود رجوع کنند و نام خلیج عربی را در نقشه‌های موجود جایگزین دریای احمر نمایند که احتمالاً در این امر مشکلات بین‌المللی کمتری پیش رو خواهند داشت!

اما متأسفانه برخی از شیوخ مرتجع عرب که در ظاهر از سردمداران

خویشکاری ما ایرانیان

خرد دبیری

ایرانیان در درازنای روزگاران، به گونه‌ای خودجوش این خویشکاری (وظیفه) را بر خویش بایسته دانسته‌اند که هر یک برای پویایی فرهنگ کهن میهن‌شان گامی بردارند.

همچنین پس از اسلام تا ۸۵۰ سال در ایران دولت فراگیر ملی نداشتیم و مردم ایران به گونه‌ای خودجوش و خودخواسته پاسدار فرهنگ دیرپای سرزمین‌شان گشتند. نوشته‌ی زیر از کتاب "ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟" رویه‌های ۶۸ و ۶۹ نشان دهنده‌ی همین گفته می‌باشد:

«پس از آمدن عباسیان، حکومت‌های محلی چون طاهریان و صفاریان و سامانیان و آل‌بویه، در کشور استقرار یافتند، ولی از آن مهمتر این نهضت فرهنگی بود که نقش اول را بر عهده گرفت. اوضاع و احوال به گونه‌ای چرخید که نوعی سیادت فرهنگی جانشین سیادت سیاسی گردد. هیچ کس آن را عاقدانه طراحی نکرد، خود به خود پیش آمد. دو عامل آن را به جلو راند: یکی ذخیره «دینامیسم» ایرانی که در هر حال می‌بایست در راهی به کار افتد، و فرهنگ و تاریخ کهن این کشور پشتوانه‌اش بود، و دیگری اوضاع و احوال زمانه که واکنش معادل و مناسب خود را می‌طلبید. فرهنگ به‌عنوان وسیله‌ای دفاعی برای حفظ موجودیت به کار افتاد، برای آنکه ایرانی بتواند بگوید: من زنده‌ام.

از قرن دوم به بعد که اندک اندک دوران حیرانی به سر می‌رسد، می‌خواهم از سه تن به عنوان نمونه نام ببرم که هر یک وجهی از کوشندگی قوم ایرانی را در خود نمود می‌دهند. یکی روزبه ابن مقفع (مقتول به سال ۱۶۲ هجری قمری) که بیش از هر کس در باز یافت شخصیت گذشته ایران و پیوند آن با دوران جدید همت به خرج می‌دهد و سرانجام هم جان بر سر آن می‌نهد.

دوم محمد جریر طبری (۲۲۶-۳۱۰ هجری قمری) که تاریخ مفصل ایران و تفسیر قرآن را در کنار هم می‌نهد و بدین گونه او نیز پیوند میان دو ایران پیش و بعد از اسلام را پی‌ریزی می‌کند.

سوم حسین منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ هجری قمری) مسلمان پاکباز، که نهال عرفان ایرانی را با خون خود آبیاری می‌کند و پیامش آنست که آزادی را در برابر تجر، فساد و تلبیس زمان قرار دهد. و اما قرن سوم، دو حادثه بزرگ در آن روی می‌کند، که به نظر من مهمترین قرن ایران بعد از اسلامش می‌سازد. یکی تکوین زبان فارسی دری که به کمک آن ایرانی وسیله ابراز وجود پیدا می‌کند. دیگری ایجاد شاهنامه که سند اصالت و انگیزه ادامه حیات ملت ایران قرار می‌گیرد. این دو چیز، طی این هزار سال تسلی، تکیه‌گاه، تعین و دلگرمی به این مردم بخشیده‌اند.

اگر روحیه قرن سوم ادامه پیدا کرده و تفکر کم و بیش علم‌گرای کسانی چون رازی (۲۵۱-۳۱۳ هجری قمری) و فارابی (۲۶۰-۳۳۹ هجری قمری) و ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ هجری قمری) بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ هجری قمری)، در کنار جهان‌بینی استوار شاهنامه راه خود را به جلو گشوده بود، ایران سیمای دیگری به خود می‌گرفت. ولی ورود تورانی‌نژاده‌ای غزنوی به کشور، آنگاه سلجوقی و سپس خوارزمشاهی، در همدستی با خلافت بغداد، وضع دگرگونه‌ای پیش آورد. ایران ناگزیر

جهت دیگری در پیش گرفت و در آوردگاه زندگی حالت دفاعی مستمر به خود بخشید».

در این باره اگر که تنها بخواهیم همین یک سده گذشته را بکاویم، بزرگانی چون استاد دهخدا (لغت نامه)، دکتر حسابی (واژه گزینی پارسی - دانشگاه تهران و...)، استاد ابراهیم پور داوود (اوستا شناسی)، پیرنیا (تاریخ ایران باستان)، احمدکسروی (زبان شناسی و تاریخ) و ... هرکدام پاره ای از پاره‌های زرین فرهنگ ایران را بر گزیده و با تلاش خویش توانسته‌اند تا گامی بسیار ارزشمند در راه پایش و پویش فرهنگ و میهن گرامی‌مان ایران بر دارند. گرچه نیک می‌دانیم که چه سنگ اندازی‌هایی به ویژه در این یکی - دو سده گذشته از سوی استعمارگران جهانی به سرکردگی انگلیس و هم‌چنین فرزندان ناپاکش (برخی همسایگان! ما) برای پیشگیری از پیشرفت و چه بسا نابودی فرهنگ کهن این سرزمین انجام گرفته است.

آری به چشم خویش دیدیم، هنگامیکه گروه‌های پاسدار یادمانهای باستانی کشورمان که جوانان برومند همین خاک پاک هستند، دریافتند که سازه ای به نام "سد سیوند" دارد بخشی از گنجینه های گرانبهای این مرز و بوم (سازه های داریوش بزرگ در تنگه بلاغی - زیستگاههای بی‌مانند و درختان کهنسال آن و هم چنین گستره سپند و باستانی پاسارگاد - آرامگاه کوروش بزرگ) را ویران می‌سازد، خویشکاری خویش دانستند که به پیکار با آگیری آن بپردازند. گرچه می‌باید گفت که این جوانان برومند به دلیل آنکه کسانی در راهشان سنگ انداختند و دیگران میهن فروشی در رسانه‌های لس‌آنجلسی با سیاسی کردن آن، این گروه‌ها را با گرفتاری‌های بسیار روبرو ساخته و با چالش‌های فراوانی درگیر ساختند. این مزدوران تنگ‌اندیش، همواره به دنبال دستاویزی می‌گردند تا که خویش را نامور کرده و نامشان را بر سر زبانها اندازند، و روشن است که با اینکار، جوانان پاک نهاد ایران را با گرفتاریهای بسیار روبرو ساختند.

بگذریم، اما سر انجام، این انجمن و سازمانهای مردم‌نهاد با فشارهایی که آوردند، کاری کردند تا همه مردم ایران بر این داستان تلخ آگاه گشته و روشن است که فشار همگانی مردم بیدار شده، فرزند آن گردید تا برای نخستین بار در یک گستره باستانی و پیش از آگیری یک آب بند، گروه‌های بشمار باستان‌شناسان سراسر جهان به کاوش در آن پرداخته و بخش اگرچه اندکی از گذشته پرشکوه کشورمان را از دل خاک بیرون آورند. و دیگر تاثیری هم که بر جای گذارد نیز ستودنی بود، بدین گونه که پیش از داستان غم انگیز آگیری "سد سیوند"، تنها و تنها سازمان های دولتی و به ویژه سازمان میراث فرهنگی می‌توانستند تا از کسان یا سازمان‌هایی که گنجینه های باستانی را ویران نمایند، دادخواهی کنند. اما به کوشش ایران‌دوستان و بر پایه "کنوانسیون حقوق بشر" و به یاری قاضی اصفهانی "محمدرضا محمدی جرقویه" با استناد به نظر اداره کل امور حقوقی قوه قضاییه مبنی بر این که «با عنایت به بعضی اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی و برخی مواد قوانین موضوعه، آن چه که دولت به صورت مالکیت عمومی در اختیار دارد، متعلق به عموم مردم یعنی ملت است. به بیان دیگر، دولت به نمایندگی از ملت آن را در اختیار دارد و توسط دولت‌مردان آن را تصدی

پس می‌دانیم که این آب رفته را تنها و تنها "خواستن" آن هم از گونه‌ی ایرانی‌اش است که به جوی باز خواهد گرداند و فراق‌کنی و گله‌مندی از این و آن سودی ندارد، چرا که به گفته‌ی استاد بهار: «این دود سیاه فام که از مام وطن خاست، از ماست که بر ماست».

به هر روی در این سال‌ها کشمکش‌های بیشتری را درباره آنچه بر این پاره از تن میهن گرامی مان (خلیج همیشگی فارس) گذشته، به چشم دیدیم. و به راستی که تلاش‌های پیگیر سازمان‌های مردم‌نهاد و نیز یاری گرفتن از فضای مجازی برای دفاع از هویت ایرانی در این سال‌ها، چشمان جهانیان را به خود خیره ساخت. پیداست که هرچه این فشارها از سوی گروه‌های غیردولتی و بدنه‌ی اجتماعی ملت ایران شتاب و نیروی بیشتری یابد، تاثیرگذاری آن بیشتر خواهد بود. همچنین از سوی دیگر، نامگذاری یک روز خاص با نام "روز ملی خلیج فارس" می‌تواند تا در نهادهای ساختن هر چه بیشتر هویت ایرانی کارساز باشد، چرا که خاموشی گزیدن و انفعال در شرایط کنونی، زمینه ساز خدشه‌پذیری هویت ملی در آینده خواهد بود.

هرچند در این میان و در بزنگاه نگاهبانی و پاسداری از این میراث ایرانی، برخی در کمال بی‌شرمی بر برخی از ویژگی‌های دروغین و ساخته و پرداخته اندیشه ناپاک دشمنان ملت ایران، همچون قانون گریزی، بی‌انضباطی اجتماعی و ضعف فرهنگی (!) دامن می‌زنند. اما نباید به این ژست‌های مشکوک روشنفکرانه اهمیت زیادی داد، چرا که اینان هیچگاه میانه‌ای با باورها و سنت‌های ایرانی نداشته‌اند و در برابر مسایل تاریخی و هویتی این مرز و بوم سکوت کرده‌اند (شما خیانت در نظر بگیرید) و نیز توانایی پردازش هیچگونه راهکار فرهنگی و اجتماعی را ندارند. این در جایی است که پافشاری بر هویت ملی و ارزش‌های مشترک به همراه ایمان مذهبی، قانونی از پیوندهای اجتماعی و یکپارچگی ملی را پدید آورده است. به هر روی ایستادگی بر ویژگی‌های راستین ملت ایران که به ویژه میهن پرستی سرشاخه این درخت کهنسال و هزاران ساله از پیشینه و فرهنگ مردم ایران است، بنیادی ترین راهکاری است که بدخواهان ملت بزرگوار ایران را دلسرد و توطئه‌های آنان را ناکام خواهد گذارد.

به هر روی امروزه با آنکه شوربختانه مردم کشورمان آگاهی چندانی از دانش رایانه ندارند، اما باز هم با بیدار شدن رگ میهن‌پرستی، ما ایرانیان توانستیم تا شمار امضاها در اعتراض به کار Google Earth را به مرزی که نیاز می‌بود، برسانیم. هر چند این کارها پدافند(دفاع)ی است و می‌بایست که در آینده به کارهای آفندی(حمله) پرداخت، اما همین هم از دست روی دست گذاشتن و خاموش ماندن بهتر بود، چرا که فرجام فرخنده‌اش را با پا برجا ماندن نام "خلیج فارس" در شبکه‌های رایانه‌ای و اینترنت به چشم دیدیم.

پاینده ایران



و اداره می‌کند و چنانچه هر یک از دولت‌مردان در اداره و تصدی اموال عمومی مرتکب تعدی یا تفریط شود، هر یک از افراد ملت من باب امر به معروف و نهی از منکر، حق اعتراض دارد و بر این اساس اختیار دارد به دادستان مراجعه و دادخواهی کند. دادگستری مرجع تظلمات عمومی است و هریک از متضرران از اقدامات غیرقانونی مسئولان مملکتی و سایر افراد جامعه می‌توانند به دادگستری مراجعه و شکایت کنند».

از این رو هر ایرانی می‌تواند تا هر کس و یا سازمانی که بخشی از گنجینه و یادمان‌های باستانی بر جای مانده از گذشته را به ویرانی کشاند را به دادگاه کشانده و از او دادخواهی نماید. یکی دیگر از دستاوردهای این پافشاری همگانی مردم ایران، همانا زنده شدن قانونی بود که برای ساخت یک بنا یا سازه، دریافت پروانه از سازمان‌های میراث فرهنگی و محیط زیست، را بایسته می‌دانست و نیز آنکه این قانون "ضمانت اجرایی" پیدا کرد. بسیار شنیده‌ایم که گفته‌اند "عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد" و در اینجا باید گفت که اگر چه این رخداد نامیمون (آبگیری سد سیوند) کام بسیاری از هم‌میهنان و نیز نیک‌اندیشان در سراسر جهان را تلخ نمود، اما پیامدهای شیرینی نیز در پی داشت که از آن گونه می‌توان آشنایی و آگاهی بیشتر مردم و به ویژه جوانان کشورمان به فرهنگ و پیشینه‌ی پرشکوه این خاک پاک و نیز بزرگداشت کاوش و پاسداری از گنجینه‌های باستانی و همچنین زیست‌بوم ارزشمند کشورمان در میان مردم را نام برد.

این دستاورد زیبا که بر پایه فریاد همگانی در نکوهش ساخت سد ننگین سیوند بدست آمد، اگر که بدخواهان و سودجویان در این زمینه به دست اندازی نمی‌پرداختند، مردم ایران به همه خواسته‌های خویش که همانا پیشگیری از آبگیری سیوند بود، می‌رسیدند.

در اینجا باز به یاد "مؤسسه نشنال ژئوگرافی" می‌افتم که با گرفتن پول از شیخ نشین‌های کناره خلیج همیشه فارس، نام ساختگی خلیج...! را ساخته بودند که با فریاد خشم ایرانیان سراسر جهان، پس‌نشسته و پوزش خود را به پیشگاه مردم بزرگ ایران پیشکش نمود. و همین مؤسسه پس از گذشت ۲ سال، کتابی درباره‌ی پیشینه پر شکوه ایران فراهم نمود.

اکنون نیز پس از گذشت نزدیک به ۸ ماه، بیش از یک میلیون ایرانی توانستند تا شکایت خود را به کار گوگل در نوشتن نام دروغین خلیج...! در نقشه google earth به فرجامی فرخنده رسانند. درود بر این همه تلاش و میهن‌دوستی و آفرین بر این همه کوشش و میهن‌پرستی که همواره در نهاد این مردمان در جوش و خروش بوده است. روزگاری، نخستین و بزرگترین ناوگان دریایی جهان از آن ایرانیان بود و بر بسیاری دریاها، و از آنگونه خلیج همیشه فارس ایران فرمان می‌راندیم. اما به سبب رخدادهای تاریخی و سراسیمه‌های تند و پرتگاه‌های مردافکن روزگار که گاه چون توفانی سرنوشت این خاک کهن را درنور دیده، کاستی فرودیدیم و گهگاه به سبب سستی و فراموشی‌هایی که در خودآگاهان پدید آمد، گذشته‌ی پرشکوه خویش را از یاد بردیم و چنین شد که ناکسان و بیگانگان به دست‌اندازی در سرزمین دریاهایمان پرداختند.

چو شاهین بازماند از پریدن ز گنجشکان لگد باید چشیدن

جایگاه راهبردی جزیره‌های سه گانه

فرامرز بیگدلو

روز دهم اردیبهشت ماه روز "خلیج فارس" (دریای پارس) نام گرفته است. این بزرگداشت بهانه‌ای شد تا یادداشتی که پیش رو شماست را در این زمینه آماده کنم. در طول چند سال گذشته، هنگامی که بیشتر ایرانیان، از حقوق تاریخی و مالکیت مطلق ایران بر جزیره‌های سه‌گانه سخن می‌راندند، عموماً اهمیتی در اندازه‌ی پاسداشت یکپارچگی سرزمینی (تمامیت ارضی) و حفظ خاک را برای آن قائل بودند. اما به واقع اهمیت این جزیره‌ها بیش از آن است که ما آنها را تنها بدان سبب مهم بدانیم.

موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک این جزیره‌ها به ویژه جزیره‌ی ابوموسی اهمیتی دو چندان را به بایستگی حفظ آنها افزوده است. همان گونه که در تصویر بالا آمده است (دایره‌های قرمز دریای سرزمینی را نشان می‌دهد)، ابوموسی تقریباً در میانه عرضی خلیج فارس در دهنه‌ی آمد و شد به تنگه‌ی هرمز قرار گرفته است. این جزیره به همراه دریای سرزمینی خود که بخش بزرگتری از منطقه را زیر سیطره خود می‌برد، از جایگاهی استثنایی در میان جزیره‌های خلیج فارس برخوردار است و در واقع کلید طلایی دروازه‌ی رفت و آمد به خلیج فارس است که به دارنده‌ی آن کلید طلایی، توانی دو چندان می‌بخشد. یکی از دلایل بنیادین چیرگی تاریخی ایران در میان کشورهای منطقه (با نادیده انگاشتن حضور نیروهای فرامنطقه‌ای) نیز همین امر بوده است. ضمن آن که نزدیکی این جزیره به مرزهای دریای سرزمینی و نیز کرانه‌های خاکی امارات متحده عربی جای هر گونه انعطاف‌پذیری و واکنش سیاسی - نظامی (و در پی آن اقتصادی) را از این کشور سلب کرده است. گذشته از این برای دیگر کشورهای کرانه‌ای خلیج فارس، از جمله عراق، کویت، عربستان سعودی، قطر و بحرین که جدا از عربستان سعودی برای دیگران این معبر تنها آبراه ارتباط با جهان بیرون قلمداد می‌گیرد، چنین موقعیت استراتژیک ابوموسی، برتری خاصی را به ایران بخشیده است تا در مواقع لزوم و در هنگام مذاکرات از موضعی قدر در جایگاه مذاکره کننده قرار گیرد.

این موقعیت می‌تواند در آینده و در صورت مساعد شدن فضا، موقعیت اقتصادی منطقه را به نفع ایران دگرگون سازد و جریان سرمایه به نفع کرانه‌های شمالی خلیج فارس تغییر جهت دهد، چرا که مطمئناً سرمایه‌گذاران حاضر نخواهند بود سرمایه‌های خود را در سرزمینی جای دهند که بیشترین تهدید و ریسک را متوجه آن کند. اکنون نیز بیشترین امید سرمایه‌گذاران خارجی حاضر در خاک امارات و بزرگترین دلگرمی آنان، به پشتیبانی نظامی - سیاسی نیروهای فرامنطقه‌ای از آنجاست و شاید مهمترین دلیل ادعاهای پوچ شیخ‌نشین‌های امارات هم همین نکته (بی‌اعتباری نظامی - سیاسی) باشد. از سوی دیگر اگر بر روی مدار عرض جغرافیایی اندکی به سوی شمال حرکت کنیم به دو جزیره تنب کوچک و بزرگ می‌رسیم

که موقعیتی کمتر از ابوموسی ندارند. این جزایر با وجود داشتن نقشی مکمل در برابر ابوموسی خود در زاویه‌ی دیگری برتری را به سود ایران رقم زده‌اند، تنب بزرگ به دلیل نزدیکی بیشتر به تنگه هرمز موقعیت خطیرتری دارد. با این حال ضرورت وجودی آنها بیش از آنکه معطوف به مالکیت آب‌های خلیج فارس و تنگه‌ی هرمز باشد، متوجه آب‌های سرزمینی و خاک ایران است. بدین سان چنانچه هر کشوری به جز ایران مالکیت این دو جزیره را داشته باشد بیشترین خطر را متوجه ایران خواهد کرد. تداخل دریای سرزمینی تنب بزرگ و کوچک با دریای سرزمینی جزیره‌ی قشم و خاک اصلی بیش از آنکه کاربردی برتری جویانه را معطوف به آن کند، ضرورتی پیشگیرانه و تدافعی را می‌نماید که از دست دادن این دو جزیره برای منافع سیاسی - نظامی و اقتصادی ایران می‌تواند بسیار خطرناک باشد، چرا که در آن صورت هرگونه سرمایه‌گذاری در قشم و بخش‌هایی از خاک اصلی همواره در معرض تهدید بیگانگان خواهد بود و به همین دلیل هم سرمایه‌گذاران خارجی (و یا حتی بخش خصوصی داخلی) عمدتاً رغبتی برای آن نشان نخواهند داد. این نکته آنگاه بایستگی چندباره می‌یابد که بدانیم با توجه به فرض ناکارایی اقتصادی و اجرایی دولت‌ها و روند غالب کوچک شدنشان، دولت‌های آتی توان چندانی برای سرمایه‌گذاری نخواهند داشت و این خطر وجود خواهد داشت که آن منطقه در توسعه‌نیافتگی همیشگی باقی بماند. این امر از جهات گوناگون مالکیت سرزمینی و حاکمیت ملی را نیز در آن بخش با چالش‌های بی‌شمار روبرو خواهد کرد. روند توسعه نیافتگی، گذشته از آنکه هیچگاه زمینه‌ی مستعدی را برای "آگاهی ملی" فراهم نخواهد کرد، بلکه سبب خواهد شد مردم بومی با مقایسه‌های که در قیاس با کرانه‌های نسبتاً توسعه‌یافته جنوبی انجام خواهند داد، گرایش‌های جدایی‌خواهانه را تقویت نمایند.

از این رو به جرات می‌توان گفت کوچکترین لغزش در از دست دادن این جزیره‌ها، تهدیدی به غایت جدی علیه تمامیت ارضی دیگر مناطق متوجه خواهد نمود، ضمن اینکه اقتدار تاریخی ایران را هم در منطقه‌ی خلیج فارس زایل خواهد کرد و منافع بلندمدت اقتصادی را نیز از بین خواهد برد. منافع بلندمدت نظامی - سیاسی - اقتصادی ایران در گرو تدبیر راهبردهای هوشمندانه در پاسداشت از این جزیره‌ها و جلوگیری از بیش از پیش مطرح شدن خواسته‌های پوچ شیخ‌نشین‌های مدعی است. در این باره سخن بسیار بود که به همین اندازه بسنده می‌کنم. پیشنهادهایی را هم در نظر داشتیم که در مجالی مناسب ارائه خواهیم نمود.



زینهار در مورد داد و ستد با منافع ملی ایرانیان

هر روز که می‌گذرد این باور که برخی افراد و گروه‌ها می‌کوشند تا با استفاده از فضای ویژه‌ی پیش از انتخابات ریاست جمهوری و سرگرمی دولت‌مردان و سیاستمداران و سرگرم‌سازی ملت با جنجال‌های انتخاباتی، برخی برنامه‌های ضد ملی و ناقض تمامیت ارضی کشور را به اجرا بگذارند، پررنگ‌تر می‌شود. دلیل نخست، گفته‌های آقای متکی به معاون نخست وزیر کشور آفریقایی گابن در مورد سهم ایران در دریای مازندران است که با توجه به نبود هیچ ارتباطی بین مسائل مربوط به دریای مازندران با کشور کوچک گابن و معاون نخست وزیر آن، به نظر می‌آید پیش کشیدن چنین مساله‌ای در این برش از زمان، زمینه‌چینی برای اعلام تصمیمی است که گرفته شده و توافقی است که ای بسا به مرحله نهایی هم رسیده است.

دلیل دوم، چاپ و انتشار پوستر اجلاس وزرای ورزش کشورهای آسیایی است که زمینه‌ی اصلی آن نقشه‌ی ایران و پرچم رسمی کشور است، اما از واژه‌ی خلیج فارس در آن نشانه‌ای نیست. این امر از آن رو اهمیت دارد که به تازگی افشا شد که وزرای کشورهای عربی در نشست سال گذشته در جده، شرط شرکت در بازی‌های ورزشی در ایران را گذاشتن عنوان خلیج عربی، یا خلیج، بر تمامی نقشه‌ها، پوسترها، تقدیرنامه‌ها و ... ذکر کرده بودند. همین تقاضای بی‌شرمانه، بار دیگر در اجلاسی که به تازگی در تهران تشکیل شد، تکرار گردید که با واکنش برخی رسانه‌های مسئولیت‌شناس و گروه‌های گسترده‌ای از ایرانیان روبه‌رو گردید.

اما انتشار پوستر بازی‌های آسیایی نشان داد برخی از دولت‌مردان، به ویژه آن‌ها که از خوان یغمای بودجه‌های بی‌حساب و کتاب ورزشی لقمه‌های چرب برمی‌گیرند و منافع شخصی را برتر از منافع ملی می‌شمارند، و در عین حال از حساسیت غرورانگیز ایرانیان نسبت به منافع ملی آگاهند، به خیال خود زرنکی کرده و با طراحی خدعه‌آمیز یک پوستر، نمادهای ورزش‌های گوناگون را در اندازه‌های کوچک برگرداگرد شرق، غرب و شمال ایران جا داده‌اند، اما همین نمادها بر روی نقشه خلیج فارس چنان بزرگ جاسازی شده که به خیال خودشان، اگر کسی ایراد گرفت که پس کو نام خلیج فارس؟ نمادها را شاهد بیاورند و بگویند جایی برای گذاشتن نام خلیج فارس باقی نمانده است.

هر دانش‌آموز سال اول دنیای سیاست و روابط بین‌الملل با مشاهده این پوستر و توجه به تقاضای بی‌شرمانه‌ی حکام و شیوخ عرب می‌فهمد که تهیه‌ی این پوستر در واقع تمکین به تقاضای آن‌ها است. اما آن چه که تهیه‌کنندگان این پوستر از نظر دور داشته‌اند، هوشیاری ملی ایرانیان است. ایرانیانی که این پوستر حقارت‌آمیز را دیده‌اند و اخبار سانسور شده‌ی دست‌نشانندگان حکام و شیوخ عرب در مورد حذف نام خلیج فارس را خوانده‌اند، تهیه، چاپ و انتشار این پوستر را تمکین حقارت‌آمیزی به درخواست بی‌شرمانه‌ی سران تعدادی از کشورهای عربی ارزیابی می‌کنند و می‌دانند چنین تمکینی دامنه‌ی ادعاهایی از این نوع را گسترش می‌دهد و دیری نخواهد گذشت که «مدعی دروغین» جای «صاحب حق» را خواهد گرفت.

از این رو، خواست همگانی ایرانیان در این شرایط عبارت است از:

- ۱- عدم انجام هر گونه توافق یا امضای قراردادی که سهم ایران از دریای مازندران را به زیر ۵۰ درصد بکشاند.
- ۲- جمع‌آوری پوسترهای ننگین و ضد ملی بازی‌های آسیایی، پی‌گیری عاملان چاپ این پوستر، دادن پاسخ کوبنده به ادعای شرم‌آور، تکراری و دروغین سران عرب در مورد خلیج فارس و جزایر سه‌گانه‌ی تنب‌ها و ابوموسی و در صورت لزوم برگزاری این مسابقات بدون حضور گروه‌های ورزشی پاره‌ای از کشورهای باج‌خواه عربی تردیدی نیست اگر جز این شود، ورزشکاران غیرتمند و میهن‌دوست کشورمان از حضور در این بازی‌ها خودداری می‌کنند و ملت ایران نیز چنین بازی‌هایی را مورد تحریم همه‌جانبه قرار خواهند داد.
- گروهی از نویسندگان، فعالان اجتماعی، نهادهای مردمی و انجمن‌های فرهنگی



درباره‌ی کشورک‌های خلیج فارس

مهدی شمایی

در پایان سال گذشته (۲۴ و ۲۵ و ۲۶ اسفند ماه) همایشی پیرامون زبان‌شناسی و مردم‌شناسی شهرستان لارستان برگزار گردید و بزرگانی در این همایش به سخنرانی پرداختند، در این میان دکتر احمد اقتداری که زندگی خود را صرف پژوهش درباره‌ی حوزه‌ی تمدنی خلیج فارس کرده، پیرامون نام مکانها و برخی از رخداد‌های تاریخی این منطقه به سخنرانی پرداخت که به بخش‌هایی از سخنرانی ایشان اشاره می‌شود. ایشان در بین سخنانشان به نام برخی از شهرها و کشورک‌های عربی منطقه اشاره و پیشینه‌ی نام و تمدن آن را از نظر واژه‌شناسی و تاریخی روشن کردند، از این میان می‌توان به شارجه که یکی از امارت‌های ۷ گانه‌ی امارات است اشاره کرد، شهری که در گذر تاریخ و در همه‌ی سندها به گونه‌ی شارقه نوشته شده، که واژه‌ای عربی شده از شهرگرد فارسی است و یا- راس الخیمه- ای را دید که پس از لشکرکشی نادرشاه افشار به این منطقه که برای آرام کردن جزایر خلیج فارس بوده به این نام خوانده می‌شود، چرا که خیمه‌ی نادرشاه و سپاهیان او در این مکان بوده است و یا به نامهایی مانند بحرین و عمان توجه کرد که کاملن ایرانی هستند. دکتر اقتداری که در سخنان خود به نفوذ ایران در بین شیخ‌نشین‌های این جزایر اشاره کرد و گفت: دبی و ابوظبی بیابانی بود، که ما برای مردم آن غذا می‌فرستادیم و پدر شیخ کنونی امارات نوشته است: صبح‌ها که از خواب بر می‌خیزم دعا می‌کنم که خداوند به ایالت فارس باران بفرستد، تا آنها برای ما گندم بفرستند، وی در ادامه گفت: فرمانفرمای فارس در زمان ناصرالدین شاه، طی نامه‌ای به خانان امارات آنها را به خانی پذیرفته و گفته است که شما به خانی و نوکری ما مفتخر می‌شوید، خانهایی که افتخار می‌کردند که از مظفرالدین شاه خنجر را به عنوان هدیه دریافت داشته‌اند، ایشان در پایان افزودند: انتقال مراکز تجاری و سیاسی به دبی به این علت است که این مکان، به علت وجود در خلیج فارس از شرایط خوبی برخوردار است، این نقل مکان برای آباد کردن دبی نیست، بلکه برای منافع استعماری غرب است. که علاوه بر فروش کالا هایشان، نفت ما را ببرند، به جزایر ما تجاوز بکنند و کشورهایی مانند اسرائیل و آمریکا بیایند به این بهانه که می‌خواهیم در دنیا عدالت برقرار بکنیم، کسانی (انگلیسی‌ها) که چهارصد سال است، ضرر عمده‌ی ما از آنهاست.



خلیج فارس قلب کشور ماست

دکتر رزاییان

خلیج فارس قلب کشور ماست
از آنجا قوم پاک آریا خاست
کز آنها مانده است اندرز بسیار
بهین پند و بهین گفت و بهین کار
ز فردوسی مر این قصه یاد است
روان پاک او زین قصه شاد است
که از آوارگی انسان چو درماند
گریزد جایی که آنجا لاجرم ماند
به هر سویی در آن وقت سر کشیدند
خلیج فارس را آنها گزیدند
نخستین خانه خود را در آنجا
بنا کردند کنار رود و دریا
که دارای بسی خرم زمین است
میان آسیا آن بهترین است
بدان خانه نهادند نام ایران
نژاد آریا بر جمیع خویشان
بهشتی خاک ایران زان زمان است
خلیج فارس هم بخشی از آن است
از آنجا کشتی کوروش به دریا
روان شد تا به مصر و نیل علیا
از آنجا لشکرشاپور بگذشت
به روم رفت و موفق نیز برگشت
در آنجا روزگار بهتری بود
به جمع حاکمان هم مهتری بود
کنار رود اروند کاخ کسرا
نشان از عدل و داد کشور ما
کمی بالاتر آنجا بابلستان
یهودیها بودند آنجا به زندان
به یمن کوروش ما گشتند آزاد
که آزادی از او بگزید بنیاد
مصدق مرد آزاده در آنجا
گرفت او نفت ما از دشمن ما
اخیراً ما بریدیم پای دشمن
در آنجا این قصه تو از من (۱)
خلیج فارس دارد بند و پیوند
به ایران و به ایرانی بسی چند
از آن رو تا جهان پاینده بر پاست
خلیج فارس جزء کشور ماست
۱- اشاره به جنگ ایران و عراق است.

بیانیه‌ی مشترک دیده‌بان خلیج فارس و دیده‌بان یادگارهای فرهنگی

و طبیعی ایران

درباره‌ی خواست کمیته‌ی عربستانی فدراسیون هم‌بستگی کشورهای اسلامی از هم‌تای ایرانی خود برای تغییر نام خلیج فارس گستاخی تا چه اندازه؟

کوتاه آمدن‌های پیاپی برخی از دولت‌مردان در برابر موج دگرگون‌سازی تاریخ و فرهنگ ایران، به‌ویژه در مواردی که یک سوی آن دولت‌های تازه به دوران رسیده‌ی عربی هستند - از عدم واکنش در برابر بیانیه‌های وقیحانه‌ای هم‌چون بیانیه‌ی شورای همکاری خلیج فارس در تهدید ایران به دادن جزیره‌های سه‌گانه به آنان، تا بی‌تفاوتی آشکار درباره‌ی نامیدن خلیج فارس به نامی دیگر، آن‌هم با تبلیغاتی گسترده - گستاخی دولت‌های عربی را به آن‌جا رسانده است که پیش از آغاز بازی‌های هم‌بستگی کشورهای اسلامی رسماً از دولت ایران بخواهند نام چند هزار ساله‌ی این خلیج را به میل آنان تغییر دهد.

شوربختانه دولت ایران در بیشتر موارد در برابر این گستاخی‌ها که دنباله‌ی مستقیم سیاست‌های تجاوزکارانه‌ی انگلستان در این منطقه است، واکنش در خوری نشان نمی‌دهد و حتی گاه با حضور مقام‌های بلندپایه در گردهم‌آیی‌های نمایشی همان دولت‌ها، به طور غیرمستقیم در جسور کردن‌شان سهیم می‌شود.

دولت‌های عربی برای منحرف کردن افکار عمومی جهان از نبود مردم‌سالاری و انبوه نقض حقوق ابتدایی بشر در سرزمین‌های خود - که از پشتیبانی مدعیان جهانی دفاع از حقوق بشر هم برخوردار است - و شاید در پی جبران حقارت کوتاهی‌ها و شکست‌های پیاپی خود در برابر دولت اسرائیل و یا برای سرپوش گذاشتن بر روی حمایت‌های آشکار ولی غیررسمی خود از یکی از بدوی‌ترین نمونه‌های دهشت‌افکنی در جهان (تروریست‌های طالبانی و القائده‌ای)، راه مناسبی را برگزیده‌اند چرا که چنین تحریک‌هایی تنها به حساسیت بیش از پیش ایرانیان منجر خواهد شد و تاریخ این سرزمین کهن ثابت کرده است که چنین برانگیختن‌هایی، پی‌آمدهایی نامتصور در پی خواهد داشت.

ما، دیده‌بان خلیج فارس - به نمایندگی شماری از احزاب ایران - و دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران - به نمایندگی شماری از سازمان‌های مردم‌نهاد - ضمن درخواست از دولت جمهوری اسلامی ایران برای نشان دادن واکنشی شایسته و در خور در برابر چنین گستاخی‌هایی به ملت ایران، از همه‌ی نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری خواهانیم مواضع خود را درباره‌ی چگونگی پاسداری از منافع ملی، به‌ویژه مورد یادشده، آشکارا بیان کنند.

دیده‌بان خلیج فارس

و دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران

دهم اردیبهشت‌ماه (روز ملی خلیج فارس)

نبرد مقدس، ریشه ها و حماسه ها

مهدی شمسایی

با یاد آنانی که هر وجب از این خاک پاک را به خون خود گلگون کردند...

(آزاد سازی خرمشهر)

گزیده ای از تاریخ رخدادهای مرز باختری ایران:

در سال ۸۸۰ خورشیدی شاه اسماعیل صفوی تاج شاهی را بر سر نهاد و پس از پیروزی بر گردنکشان داخلی و متجاوزان خارجی بار دیگر ایرانی قدرتمند را به جهانیان شناساند اما همزمان با اوج گرفتن دولت ایران، عثمانی در غرب ایران به خاک ایران یورش آورد و در نتیجه ی این سلسله درگیریها از آغاز سال ۸۹۳ خورشیدی تا ۲۳ تیرماه ۱۳۴۵ یعنی در درازای ۴۲۰ سال رویهمرفته ۱۲ قرارداد برای رفع اختلافات میان ایران و همسایه ی غربی یعنی امپراتوری عثمانی و سپس حکومت زاده ی انگلیس، عراق بسته شد.

در گیرودار این درگیری ها همواره بخشی و یا گاهی تمام دل ایرانشهر (میانرودان) در گستره ی سیاسی ایران بود تا اینکه قرارداد -دوم ارزروم- در دهم خردادماه ۱۲۲۶ خورشیدی بین محمدشاه قاجار و محمد پاشا، سلطان عثمانی به امضا رسید، در این قرارداد با وجود اینکه برتری نظامی با دولت ایران بود، نه تنها هیچ امتیازی از دولت عثمانی گرفته نشد، بلکه به علت فشارهای وارده از سوی دولت روس و انگلیس ایران از ادعای خود بر مالکیت سلیمانیه دست برداشت و برای اولین بار مساله مرز آبی دو کشور در اروند رود مطرح گردید، شایان ذکر است میان رودان را از آن رو دل ایران شهر مینامند که کمابیش نزدیک ۸۰۰ سال پایتخت شاهنشاهی ایران در روزگار اشکانی و ساسانی بوده است.

در این میان انگلیس که بر بخشهای گسترده ای از خاورمیانه دست یافته بود، بر پایه ی ادامه ی سیاست استعماری خود توانست در ۱۷ امرداد ماه ۱۲۹۲ (مشهور به قرار داد ۱۹۱۳م) امتیاز انحصاری اداره ی اروند رود را از دولت عثمانی بدست آورد.

دولت انگلیس در روز بستن قرار داد خودسرانه مرزهای آبی دولت عثمانی در اروند رود را تا کرانه های خشکی های ایران عقب راند، انگلیس پس از پیروزی در جنگ جهانی اول و اشغال میانرودان و ایجاد حکومت زاده ی خود نیز همین سیاست را، زیر نام حکومت عراق دنبال کرد و قرار داد ۱۹۳۷ را به ایران تحمیل کرد به این سان دولت ایران نه تنها از روی اجبار مرزهای تحمیلی دوران عثمانی را به رسمیت شناخت، بلکه از بخشی از حقوق مسلم خود در اروند رود نیز چشم پوشی کرد، هر چند دولت ایران از همان آغاز اعلام کرد که این قرار داد را زیر فشار سیاسی-نظامی دولت انگلستان که ایران را تهدید می کرد بسته است و در نتیجه معاهده ی معیوبی است.

قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر:

در حالی که پس از سالهای دراز تجزیه و با فعالیت های مثبت انجام شده ، روابط دو حزب پان ایرانیست و پارت دموکرات کردستان آن سوی مرز به رهبری ملا مصطفی بارزانی بسیار نزدیک شده بود، و اعلام این مساله از سوی ملا مصطفی ((که هر کجا کرد است آنجا ایران است))

فصلی نوین از تاریخ همدلی، یگانگی و یکرنگی میان ایرانیان دوسوی مرزهای تجزیه شده ایجاد کرده بود و در حالی که حکومت بغداد زیر ضربات سنگین پارت دموکرات کردستان آن سوی مرز در پرتگاه فروپاشی قرار گرفته بود و بنا به اقرار صدام حسین گجستک نبرد با نیروهای آزادی بخش ((توان ارتش عراق را تحلیل برده بود)) محمد رضا شاه پهلوی فراگشتی را آغاز کرد که به امضای قرارداد ۱۹۷۵ انجامید، قراردادی که در آن زمان به منزله ی نجات دهنده ی حکومت تبعیض آمیز عراق بود، این قرارداد در ۲۳ خرداد ۱۳۵۴ با میانجی گری هواری بومدین رئیس جمهور بخت الجزایر بر اساس خط تالوگ در اروند رود به امضا رسید (در قوانین بین الملل در مفهوم خط میانی آبراه اصلی است که در پایین ترین سطح قابل کشتیرانی است)

ارتش:

ایران کشوری است در چهار راه جهانی، کشوری که همواره از خاور و باختر مورد یورش بیگانگان قرار گرفته، هرگاه نیرومند بوده دشمنان را سرکوب کرده و هرگاه کم توان بوده نبرد نظامی را از کف داده است، پس همواره نیازمند سپاهی نیرومند و به سامان می باشد پس از پایه گذاری، پایه های ارتش نوین ایران به وسیله ی امیرکبیر و تلاش در ادامه ی همان مسیر در دوره ی مشروطه و با توجه به بالا رفتن ارزش جهانی نفت در سالهای پایانی رژیم پهلوی ارتش ایران با خرید جنگ افزارهای پیشرفته و کارآمد و پرورش نیروهای نظامی نخبه در شمار پنج ارتش برتر جهان درآمد.

وجود ناآرامی های داخلی و نامشخص بودن وضعیت سیاسی ایران در بین سالهای ۵۵ تا ۵۷، ترس دولت های جهان از ارتشی نیرومند و ملی در ایران و در خطر افتادن منافع بلند مدت کشورهایمانند آمریکا در منطقه به علت وجود این ارتش واکنشهایی را برانگیخت از نخستین رفتارها، مخالفت چند تن از سنانوهای آمریکایی از فروش تجهیزات پیشرفته به ایران بود، این مخالفتها که چندی پیش از برگزیده شدن جیمی کارتر به ریاست جمهوری آمریکا و در سال ۱۳۵۵ رخ داد، چندی بعد با انتشار کتابی به نام (سقوط ۷۹) کاملن علنی شد. آنها به این مساله پی برده بودند که با وجود ارتشی به این نیرومندی در صورت روی کار آمدن نیروهای ملی هیچ قدرتی توانایی رسیدن به اهداف خود در منطقه را نخواهد داشت.

در این میان سخنان شاپور بختیار (واپسین نخست وزیر رژیم پیشین) مبنی بر اینکه:

((ایران نمی خواهد نقش ژاندارم را در خلیج فارس بازی کند)) و تکرار همین سخنان از سران دولت موقت با ادبیاتی دیگر در کنار تصفیه و خلع سران ارتش و تضعیف آن به وسیله ی گروه های چپ گرا و متعصبان مذهبی باعث شد که خلیج فارسی که در دوران اقتدار ارتش ایران در حکم دریای داخلی ایران محسوب میشد به جولانگاهی برای ناوهای آمریکایی بدل شود. (البته دست های توطئه هایی فرا مرزی برای تضعیف ارتش در داخل نیز به چشم می خورد، علاقمندان به کسب آگاهی بیشتر می توانندنگاهی بیندازند به : ارتش، توان و نیرومندیها- دکتر هوشنگ طالع)

از سوی دیگر آمریکایی‌ها برای نابود کردن ابزارهای پیشرفته‌ی جنگی و تضعیف هر چه بیشتر ارتش ایران جنگ هشت ساله‌ی را به ایران تحمیل کردند که در نتیجه‌ی آن توان نظامی ایران را به پایین‌ترین سطح ممکن کاهش بدهند.

آماده شدن عراق برای یورش نظامی:

پس از پیروزی انقلاب به علت اغتشاشات داخلی و تصفیه‌های پیاپی ارتش و در شرایط نابسامانی که توانایی نظامی-دفاعی ایران وخیم بود، سران کشور عراق در سخنان و نامه‌های پیاپی خود خواستار تجدید نظر در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر شدند، از آن جمله می‌توان به سخنان سعدون حمادی- وزیر امور خارجه‌ی وقت عراق به کاردار سفارت ایران در ۱۳۵۸/۱/۱۰ و یا پیام شادباش نوروزی صدام حسین در سال ۵۸ به رهبر انقلاب و مهندس بازرگان اشاره کرد.

از دیگر سو در همین زمان صدام حسین سرگرم خرید جنگ افزار از شوروی بود و ارتشیان عراق بوسیله‌ی نیروهای شوروی تعلیم داده می‌شدند، او به این هم بسنده نکرده و آغاز به خرید جنگ افزار از فرانسه و افزایش استعداد نظامی ارتش عراق کرده بود، لازم به ذکر است این پشتیبانی‌ها به لطف دلارهای امیر عربستان و شیخ کویت و سایر کشورهای جنوب خلیج فارس در تمام طول جنگ ادامه داشت، از سوی دیگر کشورهای فرانسه و آمریکا از تحویل تسهیلات ایران که پیش از انقلاب خریداری شده بود خودداری می‌کردند.

از جمله کشورهای دیگری که در تجهیز عراق سهم بودند می‌توان اشاره ای کرد به: آمریکا-چین-آلمان-اسپانیا-آفریقای جنوبی و... البته باید به یاد داشت که هزینه ی بسیاری از این جنگ افزارها از سوی شیوخ عربی تامین میشد.

یورش عراق:

با توجه به اقدامات انجام شده و داشتن آمادگی لازم توسط ارتش عراق سرانجام به دنبال حملات هوایی نیروهای متجاوز عراق در ۳۱ شهریور ۵۹، تهاجم سراسری نیروی زمینی آن کشور نیز در سحرگاه روز اول مهر ماه ۵۹ در تمام جبهه‌ها به طور همزمان آغاز گردید (ناگفته نماند که دولت عراق از فروردین ۵۸ تا یورش سراسری در مجموع ۶۳۶ بار به مرزهای ایران حمله ی نظامی کرده بود). نیروهای عراقی در سه جبهه شمالی- مرکزی و جنوبی به حمله پرداخته بودند، در جبهه‌ی جنوبی تهاجم از شلمچه آغاز شده بود، علت این کار این بود که محور شلمچه- خرمشهر نزدیکترین و آسان‌ترین محور از بصره به خرمشهر بود و با توجه به اینکه فاصله ی شلمچه تا خرمشهر تنها ۱۷ کیلومتر و نسبت نیروهای مهاجم به مدافع ۴ به ۱ بود و با توجه به اینکه استعداد نیروهای مهاجم به شرح زیر بود:

۱. گردانهای تانک المقداد و خالد تیپ ۶ لشکر ۳ زرهی:

۲. واحدهای درگیر در محور تنومه پاسگاه کیلومتر ۲۵-حسینیه.

۳. واحدهای درگیر در محور تنومه-کوشک-پادگان حمید(شمال منطقه عملیاتی خرمشهر).

۴. یگانهایی که در بصره و کرانه‌ی اروند رود مستقر و پشتیبان نیروهای یورش بودند.

۵. نیروهایی که پس از مقاومت مردمی به منطقه فرستاده شدند که یک

گروهان شیمیایی نیز در آن حضور داشت..

عراقیها برآورد کرده بودند که ظرف ۲ یا ۳ روز خرمشهر را اشغال خواهند کرد، اما در جبهه‌ی رو به رو لشکر ۹۲ زرهی اهواز قرار داشت که با توجه به تصفیه های داخلی کاملن فلج شده بود به هر روی استعداد کل نیروهای دفاعی ایران به شرح زیر بود:

پایگاه دریایی خرمشهر- لشکر ۹۲ زرهی- گردان ۱۵۱ دژ (حدود یک گردان پیاده)- هنگ ژاندارمری آبادان- گردان ساحلی ژاندارمری خسروآباد- بسیج مردمی- یک آتش بار ۱۷۵ میلیمتری و یک آتش بار ۱۳۰ میلیمتری

با تمام این گزارش‌ها و با وجود سنگینی بسیار زیاد کفه‌ی ترازوی نظامی به سوی نیروهای عراقی بود زمانی که نیروهای متجاوز به دروازه‌های شهر رسیدند با مقاومت دلیرانه‌ی مردم غیوری روبرو شدند که با تجهیزات و تفنگ های سبک به دفاع از شهر و میهن خویش برخاسته بودند. این مقاومت دلیرانه و حماسی واهی بودن پندارهای تنیده شده در ذهن عراقیان را مشخص و در همان روزهای نخستین آن‌ها را زمین گیر ساخت. قابل ذکر است با توجه به برتری بی چون و چرای نظامی عراقیان در منطقه‌ی جنگی و با وجود گردان‌ها و یگان‌هایی با تجهیزات سنگین آنها هرگز گمان نمی‌بردند که در مقابل نیروهایی با کم‌ترین تجهیزات این چنین زمین گیر بشوند، آنها یک اصل را فراموش کرده بودند، مهمترین اصل را، اینکه هر ایرانی در دفاع از خاک خویش رستم‌وار ایستادگی خواهد کرد.

مردم خونین شهر در برابر نیروهای زرهی و بمباران ها تا آخرین نفس و تا واپسین نفر به مقاومت پرداختند و سرانجام پس از ایجاد ۳۵ روز حماسه‌ی جاویدان ارتش عراق با تحمل خسارات و تلفات سنگین توانست در ۴ آبان ماه ۱۳۵۹ خرمشهر را اشغال کند، نکته ی مهم این حماسه این است که پایداری و استواری مردم سبب شد تا دولت وقت ایران زمانی را بدست بیاورد تا خود را به آمادگی نسبی برای مقابله با عراق برساند.

آزاد سازی خرمشهر:

سرانجام با اجرای عملیات بیت المقدس با رمز عملیاتی کربلای ۳ که از تاریخ ۶۱/۲/۱۰ آغاز و به مدت ۲۶ روز در ۴ مرحله انجام شد، ارتش ایران و سپاه پاسداران و بسیج مردمی توانستند پس از ۱۹ ماه مناطق عظیمی از میهن پهناور و خاک پاک ایران را از دست دژخیمان، دژاندیش عراقی نجات دهند.

در مرحله‌ی چهارم این عملیات که از یکم تا ۴ خرداد ماه به طول انجامید نیروهای سرفراز و پاسداران خاک ایران جاوید در ساعت ۲ بعد از ظهر توانستند پس از ۵۷۸ روز اسارت پرچم ایران را برفراز مسجد جامع شهر به اهتزاز در آورده و خونین شهر را به مام میهن برگردانند. پی نوشت‌ها:

۱. تجاوز عراق، خیانت خودی، حمایت بیگانه- دکتر هوشنگ طالع

۲. تاریخ تجزیه ایران- دفتر سوم- دکتر هوشنگ طالع

۳. هشت سال دفاع مقدس (شش جلدی)- سازمان عقیدتی سیاسی ارتش

۴. ارتش، توان و نیرومندی‌ها (۱۳۵۷-۱۳۶۲)- دکتر هوشنگ طالع

۵. تاریخ ۴ هزار ساله ارتش ایران- اسدا... مصطفوی

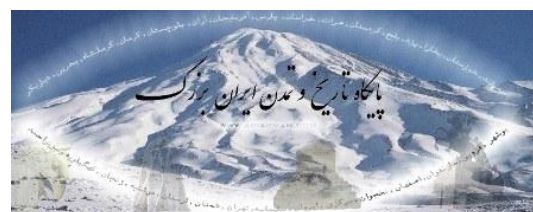
نویسنده: ایرج افشار سیستمی

پایگاه تاریخ و تمدن ایران بزرگ

پایگاه آریارمن در اوایل سال ۱۳۸۵ خورشیدی با گروهی ۷ نفره از میهن‌دوستان و علاقه‌مندان به هویت و تاریخ و تمدن ایران بزرگ راه‌اندازی شد. اهداف کلی این پایگاه: ارتباط مستقیم با مردمان حوزه جغرافیایی فلات پهناور ایران و گسترش آداب و رسوم آنان - تاریخ ایران باستان - مشاهیر جهانی فلات ایران - پاسداری از زبان پارسی و گویش‌های محلی ایران بزرگ - هویت کهن اقوام ایرانی - نزدیکی هرچه بیشتر با اقوام سرزمین آریانی کهن - تاجیکستان و ازبکستان و کردستان می‌باشد. پایگاه شامل کتابخانه رایگان - پژوهش‌های اقوام ایرانی - زندگی مشاهیر - تصاویر هویت تاریخی و ملی ایرانیان و... می‌باشد. برای دسترسی به پایگاه به نشانی‌های زیر بنگرید.

<http://www.Ariarman.com>

<http://www.Ariarman.org>



مرکز مطالعات خلیج فارس

مرکز مطالعات خلیج فارس از اوایل سال ۱۳۸۸ خورشیدی به همت پایگاه تاریخ و تمدن ایران بزرگ با اهداف پاسداری از مرزهای آبی سرزمینی ایران (اروند رود - دریای مکران و دریای پارس) و آشنایی و پژوهش در حوزه ژئواستراتژیک دریای پارس راه‌اندازی آزمایشی شد. کتابخانه - اسناد بین‌المللی - جغرافیا - تاریخ - فرهنگ و تمدن منطقه جنوبی ایران بخشی از اهداف کلی گروه مرکز مطالعاتی خلیج فارس می‌باشد. مطرح نمودن حوزه جغرافیایی تمدن مشترک ایران بزرگ در صحنه جهانی از دیگر اهداف این مرکز مطالعاتی می‌باشد. نشانی این مرکز در تارکده

(<http://www.persiangulfstudies.com>) می‌باشد. برای

تماس با انجمن آریارمن و هر گونه یاری به این پایگاه با رایانامه

mazda2540@hotmail.com نامه نگاری فرمایید.



انتشار از: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران
معرفی کتاب از: مرکز مطالعات خلیج فارس

کتاب "نام خلیج فارس" بر پایه اسناد تاریخی و نقشه‌های جغرافیایی، چندی پس از چاپ دوم به دلیل توجه دوستداران آثار تاریخی، سیاسی و اجتماعی، به ویژه منطقه جغرافیایی، سیاسی، راهبردی و ژئواکونومیک حساس خلیج همیشه فارس و همچنین استقبال دانش‌جویان عزیز و دانش پژوهان گرانقدر و مردم آزاده و پاک اندیش ایران، از جمله استان‌های کرانه خلیج همیشه پارس، نایب شد.

آب‌های جنوب ایران از دریای سرخ تا کرانه‌های سند در پاکستان، در آثار تاریخی و جغرافیایی، دریای پارس نامیده شده است. بخشی از این آبها، که از تنگه استراتژیک هرمز به سوی باختر تا پیوستگاه اروندرود و بهمن شیر کشیده شده است، خلیج فارس نام دارد، و بخش دیگر، که از تنگه هرمز به سوی خاور تا پیوستگاه رود سند ادامه دارد، دریای مکران (دریای عمان) نامیده می‌شود. تحریفات گسترده برخی کشورهای تازه استقلال یافته پیرامون دریای پارس و تاریخ چندین هزارساله این منطقه - ایرانیان آزاده را بر این داشت که بیش از پیش به مطالعات و پژوهش پیرامون هویت نیاکان و ژئوپولیتیک بی‌نظیر کشورشان در جهان بپردازند و هرچه بیشتر با این میراث جهانی آشنا شوند.



دفاع از نام خلیج فارس

پژوهش و نگارش: سید عباس مجتهدی

انتشارات: رسا

مسئله‌ی دفاع از نام «خلیج فارس» در حال حاضر یکی از مسایل بسیار مهم و در عین حال حساس کشور است، که باید به آن توجه خاص صورت گیرد. وظیفه‌ی دفاع از نام خلیج فارس در درجه‌ی اول متوجه ایرانیان و در درجه‌ی دوم متوجه کشورهایمانند افغانستان، تاجیکستان، جمهوری آذربایجان، هند، پاکستان، ارمنستان، ترکمنستان و ازبکستان است که مشترکات فراوان ربانی و فرهنگی با ایران دارند. کوشش نویسنده‌ی این کتاب در ارائه دادن اسناد و نقشه‌های قدیمی و جدید برای دفاع از نام خلیج فارس و احقاق معنوی ملت ایران است. خواندن این کتاب همان طور که در جلد آن می‌بینیم برای هر ایرانی ضروری است.



نارسیده ترنج

نویسنده: دکتر سجّاد آیدانلو

انتشارات: نقش مانای اصفهان

دومین گزیده مقالات دکتر سجّاد آیدانلو عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور اورمیه، با نام نارسیده ترنج است که این مجموعه که شاهنامه‌شناس نامدار دکتر جلال خالقی مطلق بر آن مقدمه نوشته، در برگرفته‌ی شانزده مقاله تحقیقی و چهار مقاله نقد در حوزه شاهنامه و ادب حماسی ایران است. فهرست این گفتارها در پی می‌آیند:

۱. تأملاتی درباره منبع و شیوه کار فردوسی

۲. این بیت از فردوسی نیست

۳. ابیاتی محذوف یا گم‌شده از شاهنامه

۴. واژه‌ای فراموش شده از شاهنامه در فرهنگ‌ها

۵. بن مایه اساطیری رویدن گیاه از انسان و بازتاب آن در شاهنامه و ادب

فارسی ۶. نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان و شاهنامه

۷. اصفهان و شاهنامه

۸. مقدمه شاهنامه نسخه بریتانیا/ لندن (۶۷۵ ه.ق)

۹. معجم شاهنامه و نکته‌هایی در شاهنامه‌شناسی

۱۰. تندم فردوسی وار (فردوسی و شاهنامه در مرزبان نامه)

۱۱. شاهنامه در سفینه تبریز

۱۲. شاهنامه‌ایترین شعر غنایی

۱۳. نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی

۱۴. نادرترین تلمیحات حماسی - اساطیری در شعر پارسی

۱۵. همانند یابی دو تمثیل مثنوی در ادب حماسی

۱۶. خویشکاری مشترک نی در بندهشن و مقدمه مثنوی

۱۷. از میراث ادب حماسی ایران ۱۸. بررسی فرامرزنامه

۱۹. مهین دخت بانوگشسپ سوار ۲۰. رمانس همای نامه



گزند باد

نویسنده: سید عطاالله مهاجرانی

انتشارات اطلاعات

کتاب گزند باد نقدی است بر سخنرانی احمد شاملو تحت عنوان ایران در سده ی بیستم که در بهار ۱۹۹۰ در کنفرانس دانشگاه برکلی ایراد شده است.

نویسنده در شش فصل داوری در باره ی تاریخ، اسطوره و تاریخ، منابع اسطوره ی ضحاک، تئوری طبقاتی اسطوره ی ضحاک، اسطوره ی ضحاک، انکار خاطره ی ازلی به نقد اظهارات شاملو در زمینه ی اسطوره ی خاک و داوری او درباره ی شاهنامه و فردوسی پرداخته است. نویسنده با نقل مبانی و محورهای سخن شاملو، به نقد آنها پرداخته و در جمع بندی نهایی کتاب می نویسد:

«... جوانان ما نخست پیش از شک و انکار، ضرورت دارد موضوع و مقوله ی شک خود را بشناسند. شناختی که مقدمه ی شک قرار گیرد و شک که سکوی پرشش به سوی حقیقت باشد. و الا برای مخاطبانی که بسیاری از آنان حتی یک بار شاهنامه را بدرستی نخوانده‌اند و نشناخته اند، انکار فردوسی چه بهره ای خواهد داشت ؟ ...»

شاهنامه ویرایش فریدون جنیدی:

انتشارات: بلخ

گزارش: استاد فریدون جنیدی

معرفی از: آزاده احسانی

این مجموعه شش جلدی که جلد ششم آن پیشگفتار نویسنده بر شاهنامه ویراسته اوست براستی پژوهشی نوین درباره شاهنامه در شمار می‌آید.

به گفته فریدون جنیدی - شاهنامه پژوه - کتاب وی نخستین ویرایش شاهنامه در جهان در شمار می‌آید، تاکنون دو پژوهش موفق درباره شاهنامه انجام شده است که یکی شاهنامه ویراسته جلال خالقی مطلق و دیگری شاهنامه چاپ مسکو است اما این دو پژوهش مقابله و گردآوری هستند و نه ویرایش. گزارنده این مجموعه برای انجام این ویرایش ۲۶ میزان سنجش در نظر گرفته است که شماری از آنها عبارتند از: راز و رمزهای شعر و فرهنگ ایران باستان، آیین‌های ایران باستان، جنگ افزارها و شیوه‌های کاربرد آنها، شیوه‌های سپاه‌آرایی و سپه کشی، ستاره‌شناسی، پزشکی و ریشه‌شناسی واژه‌ها. تک تک رج (بیت‌هایی که با برخی، از این نسخه‌ها هماهنگی داشتند به عنوان سروده‌های راستین شخصی فردوسی با قلم درشت به چاپ رسیده و آن دسته از سروده‌ها که بنا به چندین دلیل گوناگون افزوده به شاهنامه به نظر می‌رسند با قلم ریزتر چاپ شده‌اند تا خواننده به آسانی آنها را از یکدیگر باز شناسد.

از دید گزارشگر این مجموعه هیچ نامی باستانی‌ای نیست که در درازنای زمان از دستبرد رونویس‌کنندگان برکنار مانده باشد اما درباره ی شاهنامه فردوسی که کارنامه خرد و فرهنگ و دانش و بینش و زندگی پر رویداد نیاکان خردمند ما است، دستبرد و افزون، و دگرگون کردن بیش از همه نامه‌ها رخ نموده است. نخست بدان روی، که هر کس شاهنامه را از آن خویش دانسته و دست بردن بدان، و آرایش آن را از دیدگاه خویش، خویشکاری (وظیفه) خود در شمار آورده است و دودیدار آن که دستگاه فرمانروایان غزنوی خواستند که چنین کار بزرگ را وابسته خود و فرهنگ پروری! خود کنند، پس گروهی مزدور را به کار گرفتند تا با افزودن به داستان‌های شاهنامه جای به جای نام ناستوده محمود را بدان اندر کنند.

پیش از فریدون جنیدی ۳ تن دیگر از پژوهش‌گران ایرانی در سده‌های گذشته بر این باور بودند که شاهنامه مورد دستبرد افزاینده‌گان به شاهنامه قرار گرفته است. نخستین کس که از دستبرد شگفت افزاینده‌گان به شاهنامه شاد کرد، «حمدالله مستوفی قزوینی» است که یک نمونه شاهنامه را به اندازه توان خویش آراست، و همراه با «ظفرنامه» به ایرانیان پیشکش کرد و نیز «لطفعلی‌خان آذر» در «تذکره آتشکده» و روان‌شاد «داعی‌الاسلام ایران‌پرست» گردآورنده فرهنگ بزرگ نظام چنین نگرشی درباره ابیات افزوده به شاهنامه و بایستگی ویرایش آن داشته‌اند.

پاسداشت میراث ملی

بیانیه درباره‌ی سرقت نقش برجسته از تخت جمشید

برخی دانشجویان رشته‌ی باستان‌شناسی دانشگاه مرودشت و کازرون بیانیه‌ای را درباره‌ی سرقت نقش برجسته از تخت جمشید (پارسه) منتشر کردند.

به گزارش گروه دریافت خبر خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، در این بیانیه خطاب به منوچهر متکی - وزیر امور خارجه - آمده است: حضرتعالی حتما از اتفاقاتی که به تازگی در محوطه‌ی میراث جهانی تخت جمشید روی داده‌اند، که در طی آن، یک دیپلمات بلندپایه (کاردار سوم سفارت کروی جنوبی) اقدام به سرقت قطعه‌ای از نقش برجسته‌های تخت جمشید کرده و آن را به قصد خارج کردن از کشور درون کالسکه‌ی کودکش جاسازی کرده بود، مطلع‌اید.

صیانت از میراث فرهنگی هر کشوری برعهده‌ی تک‌تک آحاد آن جامعه است و همه باید در این امر شرکت کنند. متأسفانه عملکرد سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در حفظ و صیانت از آثار فرهنگی و معنوی نیاکانمان سبب شده است تا در این سال‌ها، روند سرقت و قاچاق اموال و آثار منحصر به فرد فرهنگ و تمدن ایران رشد و شتاب بیشتری گیرد. در این میان، وزارت امور خارجه به‌عنوان طلایه‌دار حفاظت از منافع ملی ایرانیان در سطح جهانی، از جایگاه ممتازی برخوردار است. ما دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه‌های مرودشت و کازرون، از آن وزارتخانه‌ی محترم خواستاریم تا نسبت به این موضوع با حساسیت بیشتری برخورد کند و ضمن اخراج کاردار سوم سفارت کروی جنوبی از کشور به‌عنوان عنصر نامطلوب، مراتب ناراضیتی مردم ایران را از این اقدام به دولت کشور کروی جنوبی ابلاغ کند و دولت کروی جنوبی را وادار کند تا نسبت به این اقدام کاردار سفارت خود در ایران، رسماً از دولت و مردم ایران عذرخواهی کند.

محوطه‌ی میراث جهانی تخت جمشید (پارسه) یک یادمان تاریخی مربوط به میراث فرهنگ بشری است که در فهرست آثار جهانی یونسکو به ثبت رسیده است و این اقدام دیپلمات بلندپایه‌ی کروی جنوبی در واقع سرقت از میراث مشترک جهانی است و ضروری است، قبح این عمل نشان داده شود.

ما منتظر واکنش آن وزارتخانه در قبال این قضیه خواهیم ماند و امیدواریم آن مقام محترم نتیجه‌ی اقدامات خود را از طریق جراید کثیرالانتشار به آگاهی ملت شریف ایران برساند. هم‌چنین خواستار آن هستیم تا نظارت دقیقی بر عملکرد سفارتخانه‌های خارجی (خصوصاً آن‌هایی که تمایلات و سوابق استعماری دارند) صورت گیرد تا دست سوداگران فرهنگ و قاچاقچیان میراث تاریخی کشور از غارت میراث فرهنگی ما کوتاه شود.

ضروری می‌دانیم، از اقدام مسئولان‌هی نیروی انتظامی در فرودگاه شیراز کمال قدردانی را داشته باشیم و امیدواریم تا راه و منش ایشان الگوی مناسبی برای دیگر نهادها و سازمان‌ها از جمله سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور در راستای پاسداری از میراث فرهنگی و معنوی ما باشد.

فریدون جنیدی، استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران در گذر سی سال رج به رج و واژه به واژه شاهنامه را بررسیده و با انبوه زیر نویس‌ها و گزارش‌ها سخنان افزوده به شاهنامه را نشان داده استو برای هر رج افزوده، بر یک، دو ... گاه تا شنج نکته، انگشت نهاده و افزون بر آن در پیشگفتار شاهنامه (جلد ششم) بر همه نکته‌های تاریک و پرسش برانگیز روشنی افکنده است تا شاهنامه فردوسی را، درخشان، به ایرانیان پیشکش نماید.



داستان رستم پهلوان

نویسنده: استاد فریدون جنیدی
انتشارات: بلخ

آزاده احسانی

«خردمندان، آن کس را که بر سر گنج نشسته باشد، و از دیگران دریوزگی کند، فرزانه نمی‌شمارند و آن گمچ آکنده از گوهر، که ما بر سر آن نشسته‌ایم، نوشته‌ها و یادگارهای پر ارج نیاکان ما است که در هر زمان، جویندگان را به کار می‌آید» (داستان‌های رستم پهلوان، جلد یکم، فریدون جنیدی)

شورانگیزترین بخش شاهنامه از دید نویسنده این دوره یازده جلدی داستان رستم پهلوان است که نویسنده، هر داستان آن را در یک دفتر جداگانه به چاپ رسانیده است: در این دفترها گاه به گاه، گزارشی (تفسیری) نیز بر رویدادهای داستان می‌آید، تا روشن سازد که هر یک از شگفتیهای داستان‌های شاهنامه از چه سخن می‌گوید و بدین‌سان پرده از روی رازها و رمزهای شاهنامه برداشته می‌شود. گزارش داستان‌های رستم پهلوان چنان است که گویی خواننده با خواندن آن شاهنامه را خوانده است. نثر نویسنده در نوشتارها نثر فارسی شیوایی است که برآستی می‌توان گفت دارای سبکی است، تنها ویژه همین مجموعه و به گفته خود او:

«اگر زبان فارسی را به آیین خود به کار گیریم، نیازی به واژه سازی (به جز از واژه‌های گسترده فن و دانش امروزی) نداریم، و آن گنج شایگان نیز که رودکی و بلعمی و مولانا و خواجه عبدالله انصاری و انوری و سعدی و... پدید آورده‌اند از دست نمی‌رود یا آسیب نمی‌پذیرد!»

واینکه چرا هر داستان در دفتری جداگانه آورده شده است نیز دلیل ویژه‌ای دارد، و آن این است که خواننده از نزدیک شدن به داستان‌های شاهنامه و خواندن آنها - به دلیل حجم بالای داستان‌ها - نهراسد. برای به‌هم پیوستن این گفتارها از چند نمونه شاهنامه چون شاهنامه بنداری، ژول‌مل، بروخیم، مسکو، قریب و از همه برتر استاد جلال خالقی مطلق یاری گرفته شده است.

کتاب‌نامه: داستان‌های رستم پهلوان، گزارش فریدون جنیدی، نشر بلخ (وابسته به بنیاد نیشابور) چاپ نخست ۱۳۷۶، چاپ دوم ۱۳۸۲.



هم میهنان عزیز!

در ادامه تخریب و سوءمدیریت سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در استان خوزستان، اخیراً علاوه بر نابودی و تخریب تأسفبار شماری دیگر از محوطه‌ها و یادمان‌های تاریخی و ذخایر و موارث فرهنگی و معنوی کشورمان، تخلفات و نقض آشکار ضوابط میراث فرهنگی توسط مدیریت میراث فرهنگی این استان منجر به وارد آمدن آسیب‌های جبران‌ناپذیری شده است. نگرانیم که استمرار این روند علاوه بر تخریب چهره فرهنگ و تاریخ و معنویت کشور منجر به خدشه‌دار شدن اعتماد عمومی نسبت به مدیریت کلان میراث فرهنگی کشور گردد. اتحادیه انجمن‌های علمی دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه های کشور ضمن یادآوری این نکته به مسئولان سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور و لزوم پاسخگو بودن ایشان، خواستار توجه نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی (خصوصاً نمایندگان محترم استان خوزستان) برای رسیدگی به موارد ذیل است:

۱- مدیریت میراث فرهنگی استان خوزستان بدون هماهنگی با پژوهشکده باستان‌شناسی کشور، مجوز مطالعه و بررسی باستان‌شناسی در مسیر شبکه آبرسانی انتقال آب در محوطه‌های باستانی رامهرمز را صادر کرده است. این درحالی است که صدور چنین مجوزی کاملاً غیرقانونی بوده و اکنون یگان پاسداران میراث فرهنگی شهرستان رامهرمز مانع از فعالیت سازمان آب در محوطه‌های مذکور شده است.

۲- شرکت «مهندسین مشاور آثار پیمایش» به عنوان شرکتی که در قبال میراث فرهنگی کشور تخلف انجام داده می‌بایست تحت پیگرد قرار گیرد و صلاحیت اعضای آن مورد بررسی قرار گیرد و روشن شود که چرا در نامه ای (به تاریخ ۱۳۸۸/۱/۱۹/شماره ۱۳۳۲/آپ/۷) خطاب به اداره میراث فرهنگی رامهرمز و خارج از اختیارات خود از بلامانع بودن «اجرای جاده دسترسی مربوط به چاه‌های حفاری شده قدیمی سازمان آب و برق و آب و فاضلاب رامهرمز در منطقه باستانی جوبجی» سخن گفته اند. مدیریت این شرکت چه کسانی هستند و در مجامع علمی داخلی یا بین المللی باستان‌شناسی چه جایگاهی دارند؟ سوابق این شرکت و اعضای آن، چه در زمینه اجرای طرح‌های مطالعاتی و چه انتشار مقالات و تألیفات باستان‌شناسی چیست؟ آیا در جامعه علمی باستان‌شناسی ایران شناخته شده و مورد تأیید هستند یا خیر؟

۳- اتلاف وقت و سرمایه کشور با فرصت‌سوزی و مجاز شمردن یا سکوت در برابر تخریب میراث فرهنگی و معنوی کشور توسط مدیریت میراث فرهنگی و گردشگری استان خوزستان با چه هدف و زمینه‌ای صورت گرفته است؟

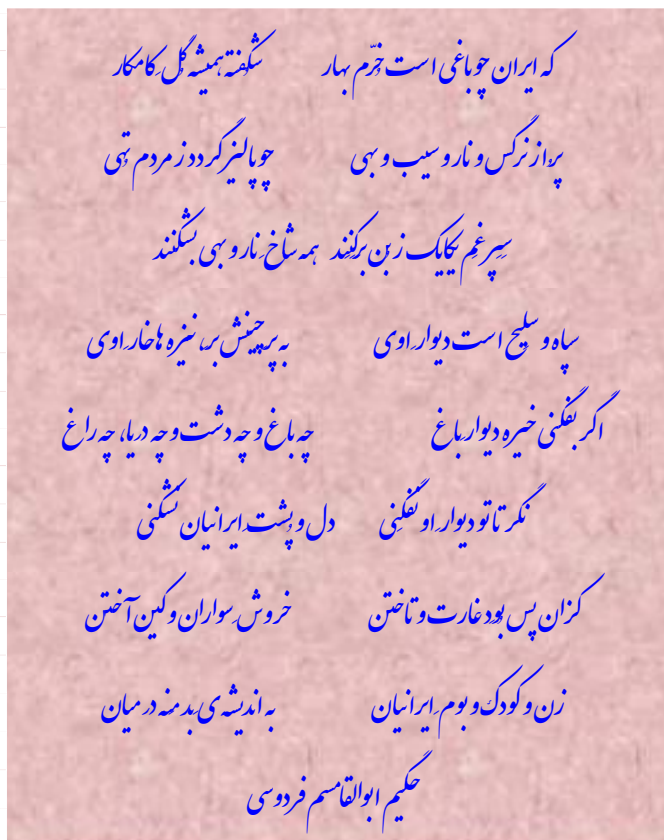
۴- اتحادیه در وهله اول خواستار رسیدگی جدی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور به این موضوع است و همزمان خواهان توجه ویژه نمایندگان محترم مجلس و مراجع قضایی به چنین اقداماتی علیه بنیانهای فرهنگی و معنوی کشور است. همچنین خواهان نظارت جدی و مسوولانه پژوهشکده باستان‌شناسی کشور بر فعالیتهای رؤسا و مدیران میراث فرهنگی و گردشگری (در زمینه تمام

برنامه‌های باستان‌شناسی اعم از بررسی، کاوش، گمانه‌زنی، تعیین عرصه و حریم و...) در سایر استانهاست.

۵- بحران‌های اخیر میراث فرهنگی در رامهرمز، نمونه‌های کوچکی از رخدادهای تأسفباری هستند که به گستردگی در استان پهناور و غنی خوزستان در حال وقوع است. مدیریت میراث فرهنگی و گردشگری استان خوزستان در طی چند سال اخیر نه تنها در زمینه رشد و بالندگی میراث فرهنگی کوشش درخوری انجام نداده، بلکه با بی‌توجهی در برابر تخریب یادمان‌ها، محوطه‌ها و مجموعه‌های جهانی و منحصر به فردی همچون شوش، جندی‌شاپور، ارجان، رامهرمز، شوشتر، هرمزاردشیر، مسجد سلیمان، ایوان کرخه، ایزه و ده‌ها محوطه بزرگ و کوچک و بی‌توجهی به مفاهیم بنیادین میراث فرهنگی در روزگار معاصر، سبب مخدوش شدن چهره مدیریت کلان کشور در قبال صیانت از میراث فرهنگی و معنوی کشور شده است.

۶- به رغم وضع نابسامان میراث فرهنگی در استان خوزستان و ناتوانی و بی‌مسئولیتی آشکار مدیریت میراث فرهنگی این استان، چرا سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در پایان سال ۱۳۸۷ ریاست این استان را به عنوان پنج مدیر نمونه میراث فرهنگی کشور معرفی نموده و اساساً چنین انتخابی بر اساس چه معیارهایی صورت گرفته است؟

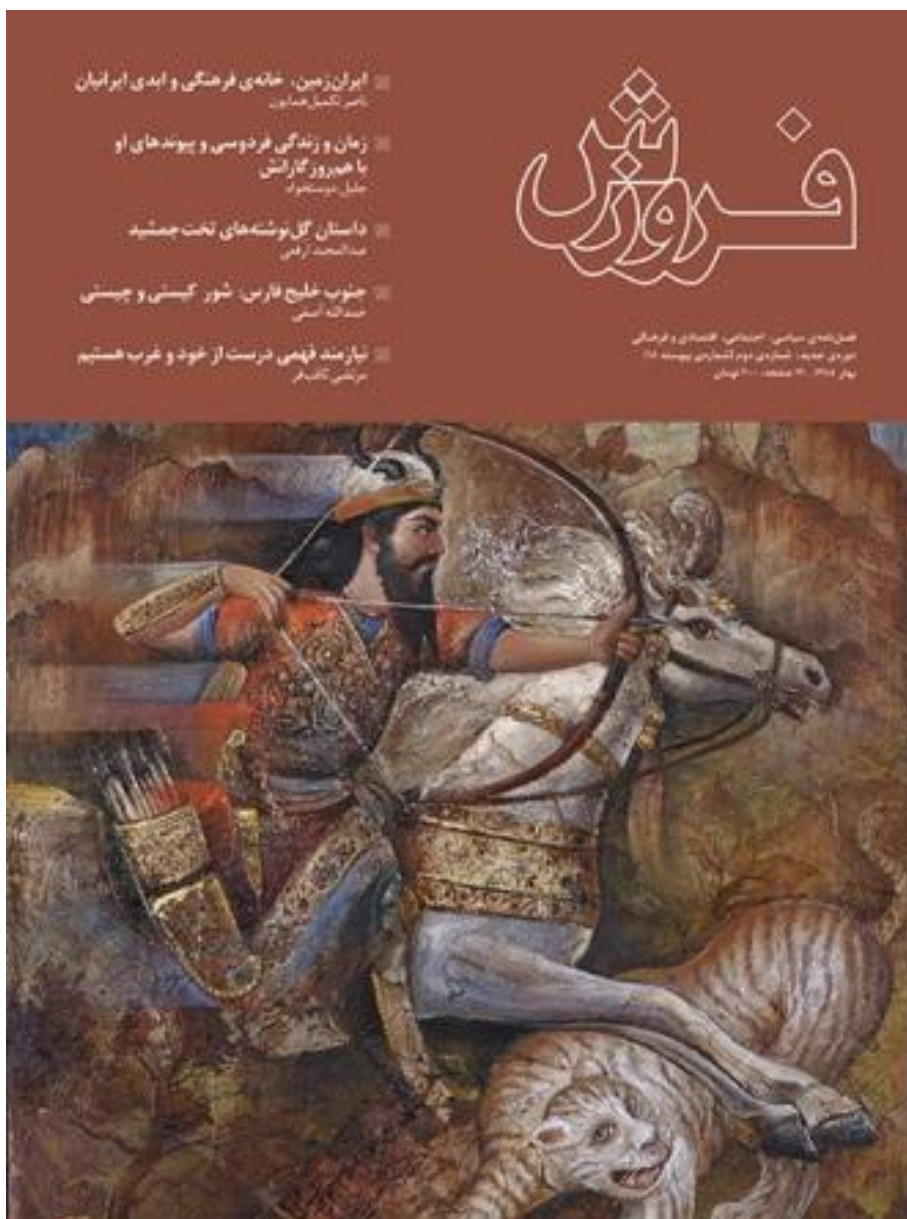
در پایان، امیدواریم که مسئولان آگاه و دلسوز که اهمیت و ارزش میراث فرهنگی کشور را دانسته و خود را متعهد به حفظ آنها می بینند، ضمن جلوگیری از تکرار چنین اقدامات ضد فرهنگی، حسن نیت خود را به عنوان پاسداران واقعی میراث ملی به ملت بزرگ ایران نشان دهند.



شماره‌ی دوّم فروزش منتشر شد

دومین شماره از فصل‌نامه‌ی فروزش بر روی کیوسک‌های مطبوعات قرار گرفت. همان‌طور که می‌دانید، فروزش، مجله‌ای در زمینه‌ی ایران‌پژوهی و ایران‌شناسی است و تلاش دارد به هرآن‌چه که با چیستی و کیستی ایران و ایرانی پیوند دارد، بپردازد. فروزش می‌کوشد تا این دست آگاهی‌ها را به میان‌همه‌ی ایرانیان - در هر رویه از سواد و با هر باوری - ببرد و بار دیگر اهمیت اندیشیدن به ایران را به آنان یادآور سازد.

شماره‌ی دوّم با نوشتارهایی از: دکتر عبدالمجید ارفعی، دکتر ناصر تکمیل‌همایون، دکتر جلیل دوستخواه، مرتضی ثاقب‌فر، دکتر حمدالله آصفی، دکتر شروین وکیلی، دکتر شاهین پهنادایان، محمدعلی بهمنی‌فاجار، مونا قاسمیان، حامد کاظم‌زاده، فرشید ابراهیمی و...



شناسنامه

سردبیر: محسن قاسمی شاد

صفحه‌آرا: مجتبا عالی‌خانی

نویسندگان: مهرداد ایران‌مهر، مهدی شمسایی، رضا نیکپور، خرد دبیری، فرامرز بیگدلو.

با سپاس ویژه از: دکتر هوشنگ طالع، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر جلیل دوستخواه، دکتر

جلال خالقی مطلق، آزاده احسانی چمبلی.

با یاد شادروان: دکتر محمد امین ریاحی و محمدعلی فروغی.

ارتباط با ما: Rayanameh@yahoo.com